

# فقه نگاری

متن پیاده شده درسهای خارج

حضرت آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی مد ظله

## اجتهاد و تقلید

جلد نهم

محرر: سید هاشم خاتمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة على سيّدنا ونبيّنا محمّد وعلى آله الطيّبين  
الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين.



## جلسه ۴۵۰

### ۱۴ شعبان ۱۴۲۳

به مناسبت اینکه این ایام منتسب به آقا و مولی و ولی اعظم خدا در این زمان حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هست مناسب است که چند کلمه‌ای در این زمینه عرض ارادت کنم به حضرت و تذکری برای همگی ما باشد.

مختصراً دو مطلب عرض می‌کنم: یکی راجع به خود حضرت و یکی راجع به ماها.

اما آنکه نسبت به حضرت هست، در روایت متواتر از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده: من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، یعنی مات علی الكفر. همانطوری که معرفت خدا انسان را مؤمن قرار می‌دهد اما اگر معرفت النبی نبود مفید نیست، همینطور که معرفت النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبب اطلاق ایمان بر شخص می‌شود همینطور ایضاً معرفت الإمام اگر نبود این معرفت الله و معرفت النبی مفید نیست و بالمعنی الدقی معرفت نیست و توقف دارد معرفت الله، معرفت النبی و معرفت الإمام.

آقا حضرت ولی عصر صلوات الله علیه، خدا کل نیروهای کون را در اختیارشان قرار داده است. در زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام که از حضرت صادق علیه السلام مروی است و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه فرموده از بین زیارات حضرت سید الشهداء علیه السلام فقط این یک زیارت را نقل می‌کنم به جهت اینکه این اصح زیارات حضرت سید الشهداء است از جهت روایت. در آن زیارت اینطور دارد که روایت صحیحه است که حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند. این زیارت را ایضاً کافی نقل فرموده و مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات نقل فرموده و سندهای متعدد هم دارد. این جمله در این زیارت هست ارادة الربّ فی مقادیر امورہ تهبط إلیکم وتصدر من بیوتکم والصادر عمّا فصل من أحكام العباد. آقایان اهل علم خوب می‌دانند که جمع مضاف افاده عموم می‌کند و ظهور در عموم دارد. امور جمع است و اضافه به ضمیری شده است که مرجعش ربّ است. ارادة الربّ فی مقادیر امورہ، امور خدا، چه هست که از امور خدا نباشد. در کون ما سوی الله آنچه که هست مصداق امور خداست. خلق بشر و نبات و حجر و حیوان و افلاک، تقدیرهای هر چیزی، عمر انسان‌ها، مشکلات و کم و زیادی‌های بشر و حیوان و افلاک و ملائکه و جن، حور العین، بهشت و جهنّم، تمام این‌ها مصادیق امورہ هست، اراده خدا در تقدیرها، مقادیر مصدر میمی است و جمع مقدار است. تقدیر یعنی اندازه گیری‌ها، چه کسی چه موقع باید بدنیا بیاید و چه سرنوشت‌هایی دارد و چه موقع از دنیا می‌رود، ذریه‌اش چه کسانی هستند و تا چه موقع استمرار دارد، کدام حیوان، کدام صحرا و کدام آب و کدام ملک، جبرئیل، میکائیل، حمله عرش، عزرائیل، جن، بهشت، حور العین و تقدیرهای داخل بهشت، وقت بهشت و جهنّم، وقت قیامت، وقت ظهور خود حضرت، همه این‌ها مصداق

مقادیر امور است. اگر عبارت این بود که: ارادة الرب في مقادير أمور عباده، این آن عمومیت را نداشت، امور عباد و در این چهارچوبه بود اما وقتی که امور یعنی امور رب، یک نکته‌ای هم اینجا دارد که ارادة الرب ذکر شده است نه ارادة الله که نکات ادبی جای خودش باشد ارادة خدا در آنچه که مصداق امور خداست. یعنی **كلما يصدر عن الله، تهبط إليكم وتصدر من بيوتكم**، آنچه خدا نسبت به امور خودش اراده می‌کند با علم و قدرت و حکمت خودش فقط یک راه برایش قرار داده و آن هم شماها هستید. این تکوینیات، این هم که تکوینیات عرض می‌کنم از باب این است که خود این عمومیت دارد، تکوینیات و تشریعیات هر دو را می‌گیرد فقط چون ظاهر جمله بعد تشریعیات است می‌گوئیم این تکوینیات است. والصادر عما فصل من أحكام عباد که تشریعیاتش است. آنچه که خدا تشریح و تکوین و ارتباط به خدا دارد. آیا تکوینی هست که ارتباط به خدا نداشته باشد؟ نه، آیا تشریحی هست که ارتباط به خدا نداشته باشد؟ نه، تمام این‌ها را خدا برایش یک راه قرار داده و آن چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند، و در زمان ما آقا حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. پس هر چه که مربوط به فرد فرد ما می‌شود از تقدیرات و عوض شدن تقدیرها و از کم و زیادهای نسبت به فرد و عائله و اجتماع و جامع و اقلیمیات و قومیات و نسبت به هر چه که مربوط به ما می‌شود یک صغری از صغریات این حدیث صحیح شریف است. آن عقیده به امام زمان علیه‌السلام، مئة الجاهلیة است اگر کسی معرفت نداشته باشد که کلمه معرفت هم باب واسعی دارد هم تصور و هم تصدیق و هم بیانش. این هم تقدیرهاست.

امام معصوم علیه‌السلام دو چیز در ایشان مسلم است: ۱- کل قدرت‌های کون

در اختیارشان است، نسبت به هر کس و هر چیز، نسبت به گذشته و نسبت به آینده که ادله متواتره دارد که این یک روایت صحبتش بود که عرض کردم.

۲- خود معصومین علیهم السلام از پیامبر و حضرت زهرا و ائمه اثنی عشر علیهم السلام بهتر از من و شما این مطلب را می دانند که به هر کس هر چه که بدهند از آن‌ها کم نمی شود، اگر شما یک میلیون داشته باشید یک دانه هم که بدهید کم می شود و یک میلیون می شکند. یک میلیارد هم که کسی داشته باشد یکی را هم که بدهد میلیارد می شکند و کم می شود، هزار میلیارد هم که داشته باشد یکی را هم که بدهد هزار میلیارد می شکند. این دریاها و اقیانوس‌ها و محیط‌ها یک سوزن نازک و کوچک، سر سوزن نه کل سوزن را که در آب دریا بکنید و بیاورید بیرون یک قدری رطوبت می گیرد، آب دریا به همین نسبت کم شد. بله بالحمل الشائع صدق نمی کند و خیلی نیست ولی کم شد. امام معصوم آقا بقیه الله خودشان بهتر از ما می دانند که اگر شما هزار تا حاجت بزرگ از ایشان بخواهید اگر تمامش را هم به شما بدهند هیچ از ایشان کم نمی شود. اگر کل بشر دنیا بیش از شش میلیارد بشر، هر کدام هزارها حاجت بخواهند و حضرت بخواهند به آن‌ها بدهند، حضرت هم می توانند و اگر هم حضرت بدهند قدری که رطوبت سرسوزن کوچک از آب دریا کم می کند از ایشان کم نمی شود. فقط یک مشکل ماها داریم همه ما با امام معصوم علیه السلام و آن این است که امام معصوم علیه السلام حکیم هستند و وضع الشیء فی غیر موضعه نمی کنند. ما باید در حاجاتمان کاری کنیم هم از درکمان و هم از نوع سؤال و کیفیتش و هم از آنچه که می رسیم و درخواست از امام معصوم علیه السلام می کنیم طوری باشد که حکمت اقتضاء کند تا بدهند که این مشکل مشکل ماست. از طرف امام معصوم علیه السلام مشکلی نیست. این یک مختصری از آنچه که راجع به



امام معصوم علیه السلام است یک جزئی از معشار میلیون‌ها جزء. اما مطلبی که راجع به خود ماهاست. ما اهل علم بالخصوص انتساب به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف داریم. ما خودمان را منتسب می‌دانیم، اما از آن طرف آیا انتساب پذیرفته می‌شود یا نه؟ این مسأله مهم ماست. این مسأله‌ای است که آنچه که در آن وقت صرف کنیم و برسیم می‌ارزد و اگر نرسیم هیچ گیرمان نیامده. آنچه که داشته باشیم مساوق با عدم است. اگر بدتر از عدم نباشد. علم یا ینتفع به صاحبه لا یزیده إلا بعداً عن الله تعالی نعوذ بالله.

ما اهل علم بر دو قسم هستیم: ۱- یک قسم آنطور که خودمان می‌پنداریم جنود حضرت هستیم. آن‌هایی که مقام اجتهاد و عدالت و تقوی را ندارند هنوز، سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. آن‌هایی هم که مقام اجتهاد و عدالت را دارا هستند و موفق شده‌اند این‌ها و کلای عام حضرت هستند. می‌دانید که وکیل اگر درست تصرف کند از تصرف یک آدم عادی یک موکل مقامش بیشتر است. سرباز اگر درست تصرف کند پیش آنکه این سرباز آن آقا است احترامش بیشتر است از تصرف یک آدم عادی است و اگر العیاذ بالله به عکس شد آنجا هم استحقاق سخت‌تر است. استحقاق عقوبت آشد است. از نمونه‌های بسیار من دو تایش را عرض می‌کنم:

فضل بن شاذان رضوان الله تعالی علیه یک نمونه و یک نمونه هم علی بن ابی حمزه بطائنی، حسین بن منصور حلاج و امثال این‌ها، فضل بن شاذان از وکلای خوب ائمه علیهم السلام بود، روایت دارد در کتب اربعه و وسائل که نقل فرموده‌اند که فضل بن شاذان شخصی را فرستاد خدمت حضرت عسکری علیه السلام، آن رسول فضل بن شاذان بعد نقل کرد که حضرت عسکری علیه السلام به من

فرمودند: **أَغْبَطُ أَهْلَ خِرَاسَانَ لِمَكَانِ الْفَضْلِ وَكُونِهِ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ**. فضل بن شاذان نیشابور بود و الآن هم مزارش نیشابور است و من هم تقرباً إلى الله مکرر موفق به زیارت ایشان شده‌ام و می‌ارزد ولو انسان در راه مشهد بوده ولو اگر در راه مشهد هم نبود می‌ارزید انسان شدّ رحال کند و برود به زیارت فضل بن شاذان. گو اینکه در مسیر مشهد چند کیلومتری با مسیر عام فاصله‌ای ندارد. این اغبط معنایش چیست؟ باید گفت که اینجا معنای مجازی مراد است و معنای حقیقی نیست. غبطه به تعبیر عادی یعنی حسرت. غبطه از فضائل است حسرت از رذائل است. یعنی کسی نعمتی دارد که شخص دیگری بدش می‌آید که او چرا این نعمت را دارد و می‌خواهد خودش داشته باشد که این اسمش حسد است. یک وقت نه نمی‌خواهد که نعمت از او رذائل شود می‌خواهد خودش هم مثل آن گیرش بیاید که این غبطه است. این نسبت به امام معصوم علیه السلام مسلماً نیست معنای حقیقی غبطه، فقط این اقرب المجازات را باید گفت در قرینه خارجیّه دارد اینجا امام معصوم علیه السلام حسرت کسی را نمی‌خورند که چه چیز را دارد که امام معصوم علیه السلام ندارند؟ چه کسی آنچه که امام معصوم دارد او دارد؟ اینجا باید گفت که مراد این است که جای حسرت است، یعنی هر کس حسرت بخورد ای کاش من هم خراسان بودم تا از جوار فضل بن شاذان استفاده می‌کردم. از برخورد فضل بن شاذان استفاده می‌کردم. از زبان فضل بن شاذان از کردار فضل بن شاذان استفاده می‌کردم این جا دارد. اغبط اهل خراسان، چون خراسان تا وسط‌های افغانستان را می‌گفتند. وقتیکه وکیل خوب شد و ادای وکالت کرد به اینجا می‌رسد، اگر وکیل العیاذ بالله بد شد، علی بن ابی حمزه بطائنی از وکلاء نه اصحاب فقط از وکلای چند تا امام معصوم علیه السلام است آن قصه معروف که یک نفر از عمّال بنی امیه بود آمد

خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من اموال را چشم‌هایم را بستم و جمع کردم و محل ندادم به حلال و حرامش، حالا چکار کنم؟ حضرت به او فرمودند اگر هر کاری بگویم می‌کنی؟ گفت: بله. فرمودند از تمام اموالت باید خارج شوی حتی لباس‌های بدنت. او هم تأملی کرد و گفت: أفعَل و سبب توبه‌اش شد و تفصیل قصه‌اش که هست. علی بن ابی حمزه عاقبت به شرّ شد. چه شد نتیجه‌اش؟ روایت دارد که راوی می‌گوید خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم در خراسان. حضرت به من فرمودند امروز علی بن ابی حمزه بطائنی مُرد و تشییع و دفنش کردند و این جریان که می‌گوید - مضمون روایت است - مال الآن است. در قبر او را گذاشتند ملکین محاصره‌اش کرده‌اند و درست از حساب درنیامد. **فضرباه بمرزبة من نار إمتلاً قبره ناراً إلی یوم القيامة**. همین حالا، سال ۱۴۲۳ هجری جزء إلی یوم القيامة است، یعنی هنوز دارد آتش می‌گیرد. وکیل امام صادق و امام کاظم علیهما السلام. آن وقت ببینید روایات مرزبه را چه معنی کرده‌اند نعوذُ بالله. مرزبه یک عمودی است از آهن که شاید خداوند نار را تکاثف می‌دهد و تمسک پیدا می‌کند که این‌ها را خدا می‌داند، این‌ها هم جزء مقادیر اموره است. در روایت دارد که مرزبه طولانی است و ۳۶۰ گره دارد و هر گره‌ای ۳۶۰ حلقه آتشی به آن هست. وکیل امام معصوم علیه السلام وکیل اما غیر غائب. خیلی باید حواسمان را جمع کنیم. خیلی مسأله دقیق است. دو لبه تیز است. اگر انسان عذر شرعی پیدا می‌کرد برای تخلی از این کار و برای کنار رفتن و معذور بود، هر عاقلی بنا بود که کنار برود، اما دو لبه تیز است و نمی‌شود کنار رفت، انسان معذور نیست. **لنحملنّ ذنوب سفائکم علی علمائکم**، اینجا علماء مراد فقط مراجع نیست، عالم به معنای لغوی است، هر کسی در حدّ خودش مسئولیت هدایت مردم را دارد و هدایت ضلال را دارد. مسأله

بسیار دقیق است. حلاج یکی از علماء بود. ببینید مرحوم شیخ طوسی در موردش چه می فرماید. نعمانی در غیبت چه فرموده؟ شیخ مفید چه نقل کرده؟ این ها معاصرین و مقاربین عصرش بوده اند از علماء مهم بود و ادعاها داشت، شیخ طوسی می فرماید: الحلاج الحیال الصوفی المتصنع.

ما اهل علم یکی از این دو قسم هستیم، یا سرباز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم و یا اگر کسی مقام وکالت را دارد و مقام نیابت عامه را و وکالت عامه را دارد، اینهم حجّتی علیکم از این باب، این هر دو مقام بلند است که اگر انسان خوب تصرف کند و هر دو بسیار مشکل است که اگر انسان خوب تصرف نکند.

حضرت صادق علیه السلام به آن شخص فرمودند: الحسن من کلّ أحد حسن، کار خوب را هر کس که بکند خوب است و منك أحسن لقربک منّا، چون به ما منتسب هستید والقبیح من کلّ أحد قبیح ومنک أقبح. ما اهل علم اگر موفق شویم و خوب تصرف کنیم و نیتمان را خوب کنیم در حدّ درک و توان و کارها و گفتارهایمان تمام خوب باشد خیلی خوب است و مقام است. یک نوکر و یک سرباز، یک وکیل، یک نایب، نسبت به یک منوب عنه و موکل و آقای خوب اگر خوب تصرف کرد چقدر مقام پیدا می کند. آقا امام زمان علیه السلام از همه خوب ها خوب ترند. این چهارده معصوم علیهم السلام نمونه هستند. یک اهل علم اگر خوب تصرف کند و خوب نیّت کند - چون نیّت ها را هم خوب می دانند - روایت دارد در کافی و غیرش و باب برای این روایات قرار داده اند. هر یک شبانه روز که بر ما می گذرد لیست گفتارها و کردارها و نیّت هایمان تقدیم مقام الهی می شود، تقدیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شود و تقدیم امام معصوم علیه السلام می شود. این ها یا سه تا لیست است و یا یک لیست است که

عرضه بر خدا و پیامبر و امام معصوم علیه السلام می‌شود. در روایت دارد که صبح‌ها عرضه می‌شود. یعنی از امروز تا فردا صبح آنچه که انجام می‌دهیم یک جا خدمت حضرت عرضه می‌شود. در بعضی از روایات دارد که کاری نکنید که ناراحت کنید معصوم را. این مقام بلند، انسان از کوه که بالا می‌رود یک متر که بالا می‌رود اگر لغزشی پیدا کرد و زمین خورد خیلی مجروح شود کمی دست و پایش زخم می‌شود، هر چه که مقام بالاتر باشد لغزش سخت‌تر است و نتایجش هم بدتر است. کسی که از ۲۰۰ متری افتاد، ۵۰۰ متری کوه افتاد، از قلّه کوه پرت شد، در عین اینکه قلّه کوه خیلی می‌شود از آن استفاده کرده اما پرت شدنش هم حلاج و هلالی و بطائنی از کار درمی‌آید. این‌ها هم که یکی و دو تا نیستند. **خرجت اللعنة علیهم**. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که یک قلبی دارند که از همه قلوب پر رحمت‌تر و پر رأفت‌تر و محبت‌تر، لعن کنند، این‌ها لیست **خرجت اللعنة علیهم** است و یکی و دو تا هم نیستند. انسان خوب شود آنطور و خدای نکرده بد شود اینطور.

در این مناسبت سعی کنیم هر کسی که موفق است که خوشا بحالش اما قابل مزید هست، هر کسی هم که هنوز این توفیق را نداشته و یا درجه بالایش را نداشته سعی کنیم که رضایت حضرت را تحصیل کنیم که رضایت خداست. رضایت حضرت هم در این است که وظائفمان را بشناسیم که چیست و آنچه که اگر دیگری از من و شما سؤال می‌کرد و می‌گفت وظیفه‌ام چیست به او می‌گفتیم، خودمان به آن عمل کنیم.

## جلسه ۴۵۱

۱۶ شعبان ۱۴۲۳

مسأله ۳۹ باب تقلید عروء: إذا شك في موت مجتهد أو في تبدل رأيه أو عروض ما يوجب عدم جواز تقليده يجوز له البقاء الى ان يتبين الحال.

اگر شك کرد که مجتهد عادل بود و کاری از او دید و شك می کند که آیا از عدالت افتاد یا نه؟ سهو و نسیان مجتهد متعارف بود حالا کسالتی پیدا کرده و مقداری سهو و نسیان پیدا کرده و شك می کند که آیا از متعارف خارج شده که تقلیدش جائز نباشد یا نه هنوز سهو و نسیانش در حد متعارف است چون متعارف مراتب دارد. می فرمایند در تمام این ها جائز است که بر تقلیدش باقی بماند و دلیل تمام این ها هم یک کلمه است. در مستمسک یک کلمه در آخر مسأله فرموده للاستصحاب. هر چیزی که شك می کند که آیا از عدالت ساقط شده یا مرده یا فتوایش عوض شده و از جواز تقلید خارج شده و از حد متعارف سهو و نسیان خارج شده همه جا استصحاب را جاری می کند که باقی است و استصحاب کارش این است که اگر یک چیزی سابقاً متیقن بود و شك کردیم که آیا باقی است بر حال سابق یا نه؟ لا تنقض اليقين بالشك. آقایان اینجا

این را گفته‌اند و ندیدم که کسی حاشیه کرده باشد. چون ایشان سه فرع ذکر کرده‌اند که در هر سه تا یقین سابق هست و شک طاری لاحق است و این یکی از موارد استصحاب است.

اصل مسأله گیری ندارد فقط یک مسأله‌ای هست که خوب است عرض کنم و خاص به اینجا نیست و ما نحن فیه یکی از مصادیقش است و آن این است که وقتی که شک کرد که آیا فتوای مجتهد عوض شده یا نه؟ آیا می‌تواند تمسک به استصحاب کند بدون فحص؟ اگر راهی برای فحص نداشت یا فحص کرد و به جایی نرسید آن وقت استصحاب جاری کند یا نه مقلد مجتهد بوده و بیست سال قبل رساله‌اش را گرفته و تا بحال ده بار رساله تجدید چاپ شده و احتمال عقلانی می‌دهد که بعضی از فتاوائی که محل ابتلای خودش است رأی مجتهد عوض شده باشد و کسی هم به او گفت که رأی مجتهد عوض شده ولی عادل و ثقه نبود که جلوی استصحاب را بگیرد، آیا این نباید فحص کند؟ هر وقت که تعبداً برایش محرز شد که رأی مجتهد تبدیل پیدا کرده آن وقت عوض کند و تا محرز نشده اگر شک دارد و ظن بر خلاف دارد همانطور که در اصول و امارات می‌گویند، اصول عملیه اعتبار دارد حتی مع الظن بالخلاف. اگر با لباس پاک بیرون رفت و آبی به او ترشح شد و ظن هم دارد که ممکن است این آب نجس باشد ولی تا علم نشده استصحاب طهارت جاری است. آیا اینجا هم همینطور است یا نه؟ فحص می‌خواهد یا نه؟ چند عرض مختصر می‌کنم و چند عبارت می‌خوانم تا مسأله باز شود چون یک مسأله شائکه است:

لا اشکال ولا خلاف ولا شبهة در اینکه در شبهات موضوعیه در شک در موضوع چه مجرای براءت باشد و چه مجرای استصحاب باشد و چه مجرای

تخییر باشد اگر آن موضوع باب طهارت و نجاست است که فحص لازم ندارد و جاری است حتی مع الظن علی الخلاف مثل غذاهائی که از کسانی می‌خورد که می‌داند ملتزم به طهارت و نجاست نیستند یا خانه کسی می‌رود که می‌داند نه نماز می‌خواند و نه روزه می‌گیرد و طهارت و نجاست حالی‌اش نیست. چه بسا ظن دارد به نجاست همه ظرف‌ها و کتاب‌ها اما اصل طهارت جاری است. اگر علم شد که اصل با وجود علم کاری ندارد. اما مادامیکه علم نبود اصل طهارت جاری است و استصحاب طهارت جاری است. و هکذا در مسأله حلیت و حرمت و مأكول و مشروب نه اموال و حقوق اصل حلّ جاری است و فحص و بحث هم لازم ندارد. حضرت در یک موضوعی به شخصی فرمودند: **أنا تريد أن تذهب الشك الذي يقع في قلبك**. حکم خدا این نیست که شما اجتناب و احتیاط کنی. اگر شک در دلت هست و می‌خواهی آن را خالی کنی پای خدا نگذار.

هکذا در باب نکاح **للادلة الخاصة**. ادله داریم که کسی را که می‌خواهد انسان با او از ادواج کند احتمال می‌دهد که شوهر داشته باشد و در عدّه باشد و خانم هم متدین نیست و دنبال این مسائل نیست بلکه ظن دارد که در عدّه است، اصلاً لازم نیست که یک کلمه از او بپرسد که آیا شما در عدّه هستی یا نه؟ یک وقت است که می‌داند در عدّه بوده و نمی‌داند تمام شده یا نه؟ اینجا مرد باید استصحاب کند. یک وقت است که نمی‌داند و زن بی‌بند و باری است و احتمال می‌دهد در عدّه باشد و یا شوهر داشته باشد. یک کلمه لازم نیست از او بپرسد که شما شوهر داری یا در عدّه‌ای یا نه؟

اما در غیر این ابواب، یکی‌اش مسأله ما نحن فیه است. مقلد مجتهدی بوده الآن بعضی‌ها می‌گویند مجتهد فوت شده و بعضی می‌گویند فوت نشده،



این باید فحص کند که فوت شده یا نه تا برای جواز بقاء احتیاج داشته باشد به اجازه مجتهد حی یا نه اصلاً نمی‌خواهد فحص کند؟ صاحب عروه فرموده‌اند: استصحاب کند. البته صاحب عروه در این مسأله اسم اینکه استصحاب می‌خواهد یا نه را نیاورده‌اند، من عرض کردم چون مطلب مهمی است و جاهای دیگر هم متعرض شده‌اند. یا احتمال می‌دهد که رأی مجتهد عوض شده باشد چون عاده رأی مجتهدین عوض می‌شود. و اگر احتمال می‌دهد که رأی مجتهد عوض شده یا نه آیا باید سؤال کند، استصحاب جاری کند؟

این مسأله، مسأله‌ای است شائکه، از یک طرف در اصول مکرر از شیخ به این طرف اینکه عرض می‌کنم از شیخ به این طرف چون این مطلب از شیخ نیست، یعنی بعنوان مسلم این مطلب نیست. از مرحوم شیخ انصاری به این طرف یک تسالمی هست بعنوان عام که در شبهات موضوعیه *تجری الأصول العملیة بدون حاجة الی الفحص غیر باب طهارت و نجاست و حلیة و حرمة مأکول و ملبوس و باب نکاح* که این‌ها مورد بحث ما نیست. در ابواب دیگر از اول تا آخر فقه، عبادات و غیر عبادات. آیا *الأصل الأولى* در شبهات موضوعیه عدم فحص است مگر دلیل خاص داشته باشیم در یک موردی بر فحص مثل فرض کنید باب زکاة آن هم یک یا دو مسأله از باب زکاة و آن را استصحاب کرده و بگوئیم فحص می‌خواهد، یا *الأصل الفحص الا ما خرج بالدلیل*. اصل عام چیست؟

به نظر می‌رسد که *الأصل الأولى* معتبر شرعاً و *جوب الفحص الا ما خرج بالدلیل* و این مسأله را در کتب معاصرین شیخ و قبل از شیخ را که ملاحظه کنید می‌بینید خیلی فرق دارد با این تسالمی که الآن هست جواهر و حدائق و

مستند مرحوم نراقی را ملاحظه کنید و حقائق الأصول شریف العلماء را ببینید و اساتید شیخ و اساتید اساتید و بروید به قبل، قوانین میرزای قمی و فصول و دیگر کتب از غده شیخ طوسی به این طرف می بینید تسالم نیست و اقوال متعدده و مختلفه ای دارد و الآن نمی خواهم تفصیل شبهه موضوعیه را بحث کنم فقط این جهتش را می خواهم عرض کنم که این تسالمی که عند متأخرین از شیخ به این طرف در اصول مطرح شده و در فقه گاهی اشاره به آن شده، در شبهات موضوعیه بعنوان یک اصل عام خود آقایان پایبندش نیستند.

چند عبارت از آقایان می خوانم تا اینکه این مطلب مستغرب نباشد و رفع استبعاد شود تا در آینده بتوانیم مطلب را استدلالی بحث کنیم:

- مرحوم شیخ در کتاب طهارتشان در چاپ قدیم قسمت اول ص ۲۲۶  
 اواخر صفحه می فرمایند: انّ الأصل في الشبهات الموضوعية التي لا تعلم غالباً الا بالفحص هو وجوب الفحص. پس اینطور نیست که الأصل في الشبهات الموضوعية عدم وجوب الفصح که در رسائل و کفایه بنحو مطلق است. اینجا دو قسمش می کنند: شبهات موضوعیه گاهی جوری است که اگر فحص نشود غالباً در خلاف واقع مکلفین قرار می گیرند. اگر اینطور شد ولو شبهه موضوعیه است اما الأصل هو وجوب الفحص.

وقتی که می گویند مرجع تقلید فوت شد اگر می خواهد مقلد نماز بخواند و به تسبیحات اربع که رسید آیا می تواند باقی بماند بر فتوای مجتهدی که فوت شده بر یک تسبیحه؟ یا اینکه باید از یک مجتهد حی تقلید کند؟ آیا بدون فحص يعلم موت یا عدم موت مجتهد؟ آیا بدون فحص معلوم می شود که رأی مجتهد عوض شده یا نه؟ یا از صلاحیت مرجعیت افتاده یا نه؟

بعد شیخ می فرمایند: وإن قلنا بأن الأصل في الشبهة الموضوعية العمل بالأصول

من دون فحص. ولو ما این را گفته‌ایم که در شبهه موضوعیه عمل به اصل فحص نمی‌خواهد اما شبهه‌های موضوعیه‌ای که طریق علم به واقع در آن غالباً متوقف بر فحص است.

- تکمله عروه ج ۲ ص ۱۸۸ و ۱۸۹. در مسأله اینکه اگر زید مُرد و پولش دست شماست و مدیون زید هستید، زید ورثه معروفی دارد، شما اگر احتمال می‌دهید که زید وارث دیگری هم داشته باشد یا اینکه ورثه‌اش در طبقه دوم هستند. شما اولادی برایش نمی‌شناسید ولی برادرانی دارد، آیا پول را به برادرانش می‌دهید؟ اگر احتمال می‌دهید که جائی دیگر اولاد داشته باشد، آیا جائز است که به برادران بدهید در حالی که اگر اولاد و یا ورثه طبقه اول مثل پدر و مادر و زن و شوهر باشند ارث به طبقه دومی‌ها نمی‌رسد. آیا شما می‌توانید به اصل عدم وجود وارث آخر له پول را به این‌ها بدهید؟ ایشان فرموده‌اند: **والعمل بأصل العدم** (شبهه موضوعیه نیست و شک در حکم است یا موضوع شبهه موضوعیه است، شک در اینکه میت وارث دیگری دارد یا نه؟ یا وارث متقدمی بر این ورثه دارد یا ندارد؟) **من دون الفحص یوجب الوقوع فی خلاف الواقع غالباً مع ان ما ذکر من تمسکهم بأصل العدم فی الموضوعات من غیر اعتبار الفحص انما (این انما در اصول و کفایه و تقریرات دیگر نیست) هو فی خصوص الشبهات التحریمیة (آیا تا بحال در کتاب اصول دیده‌اید که بین شبهه تحریمیة و وجوبیة فرق می‌کند در جریان اصل در موضوعات) و علی فرض کونه مطلقاً حتی فی الوجوبیة انما لا یجب الفحص إذا لم یکن مما یوجب ترکه الوقوع فی خلاف الواقع غالباً.**

می‌آئیم سر خود عروه و مسائلش. البته این‌ها را بعنوان نمونه عرض می‌کنم و الا ده‌ها برابر این‌ها را پیدا می‌کنید.

- فصل في التيمم (عروه) مسأله ۴، عروه‌های ۵ جلدی ج ۲ ص ۱۶۴. اذا احتمل وجود الماء في رحله أو في منزله أو في القافلة وجب الفحص. آیا این شبهه موضوعیه است یا حکمیّه؟ موضوعیه است و علماء بزرگ هیچیک این وجب را الاحوط نکرده‌اند و فتوی داده‌اند و هیچ دلیلی هم ندارد.

فصل فی صلاة المسافر در عروه. مسأله ۵، شخصی شک می‌کند که اینجائی که می‌خواهد برود و می‌خواهد آنجا نماز بخواند نمی‌داند مسافت هست یا نه؟ شبهه موضوعیه است و اصل عدم فحص است. او هم می‌رود و می‌گوید نمی‌دانم که مسافت هست یا نه، نمازش را هم تمام بخواند و فحص هم نکند. الأقوی عند الشک (در مسافت) وجوب الاختبار أو السؤال (یعنی فحص) دلیل خاص هم ندارد که فحص کند. لتحصيل البينة أو الشیاع المفید للعلم. و هیچ یک از فقهاء اینجا را حاشیه نکرده‌اند و اقوی را بل الاحوط نکرده‌اند با اینکه شبهه موضوعیه است.

- صلاة مسافر عروه، مسأله ۱۷، مسأله این است که زوجه دارد با زوجش می‌روند مشهد و زوجه نمی‌داند که زوج قصد عشره کرده تا او هم قصد عشره کند چون بنا دارند با هم بمانند و اگر قصد نکرده که نمازش را قصر بخواند (فلو لم يعلم بذلك) که قصد عشره کرده یا نه) بقی علی التمام و یجب الاستخبار (فحص) مع الإمكان. آیا این شبهه موضوعیه نیست. این مع الإمكان هم که قید عام است برای همه تکالیف. عروه ج ۳ ص ۴۲۶. معظم هم این یجب را حاشیه نکرده‌اند مگر بعضی که گفته‌اند: بل الاحوط، احتیاط و جوبی کرده‌اند.

- در مبطلات صوم عروه مسأله ۶۶ ج ۳ ص ۵۷۶. شخصی سحر از خواب بلند شده نمی‌داند که وقت دارد برای اجناب نفسه والاعتسال یا نه؟

ولو ظن سعة الوقت فتبين ضيقه (چون استصحاب لیل کرده بوده و استصحاب هم که ظن لازم ندارد و با وهم هم جاری است و بعد معلوم شد که استصحابش اشتباه بوده است) فإن كان بعد الفحص (شبهه موضوعیه است، شک در اینکه آیا قریب فجر هست یا نه؟) صح صومه وإن كان مع ترک الفحص فعليه القضاء علی الأحوط (احتیاط و جوبی) اینها مثالهایی از جاهای مختلف فقه و می بینید فقهاء در جاهای مختلف فقه غیر از ابواب ثلاثه که مورد قبول و تسالم همه است ببینید فقهاء پایبند عدم وجوب الفحص فی الشبهات موضوعیه هستند یا نیستند؟ و اگر نیستند چرا؟ و اگر هستند چطور در اصول مطرح می شود مطلقا الاصل عدم وجوب الفحص فی الشبهات الموضوعية.

## جلسه ۴۵۲

۱۹ شعبان ۱۴۲۳

مكلف حكم را مى داند و موضوع را نمى داند. مى داند كه اگر مرجع تقليد فوت شد نمى تواند به فتواى او باقى بماند مگر به تجويز مجتهد جامع الشرائط حى. اين را مى داند اما نمى داند كه آيا مجتهدش زنده است يا فوت شده است؟ مى داند كه اگر فتواى مجتهد عوض شد جائز نيست باقى بماند بر فتواى اول اما نمى داند كه فتوى عوض شده يا نه؟ و نمى داند كه آيا مرجع تقليدش از صلاحيت مرجعيت افتاده يا نه؟ همه اين ها شبهه موضوعيه است. آيا قاعده اش اين است كه بگوئيم فحص لازم دارد يا نه؟ اگر فحص کرده و به جائي نرسيد آن وقت نوبت به استصحاب حيات مجتهد و عدم تبديل فتوى و بقاء مرجع تقليد بر شروط لازم مى شود يا بى فحص باقى بماند و اصل بقاء و عدم تبديل جارى است.

چند كلمه از بزرگان را مى خوانم كه اقوال متعدده در متأخرين است:  
قول اول: همين قولى كه معروف است بين اصوليين و متأخرين، وسائل، كفايه، تقريرات دارند و در اصول بعنوان يك اصل مسلم مسأله را مطرح

کرده‌اند و آن این است که الأصل يجري في الشبهات الموضوعية بلا حاجة الى الفحص الا ما خرج بالدليل. اگر جائی دلیل داریم که اصل جاری نمی‌شود الا بعد الفحص، آن مورد را می‌گوئیم اما آن جائی که دلیل نداریم مثل خود همین مسأله و ما نحن فيه که آیا مجتهد مرده یا فاقد بعضی از شرائط شده و فتوایش عوض شده یا نه؟

- قول دوم این است که اصل وجوب فحص است بعد اجراء اصول الا ما خرج بالدليل. ما خرج بالدليل باب طهارت و نجاست، حلیت و حرمت مأکول و مشروب و باب نکاح است و غیر از این‌ها اگر یک موردی خاص و اجماعی بود فبها، از ادله و روایات خاصه استفاده شد فبها وگرنه اصل وجوب فحص است. من جمله از کسانی که قائل به این قول هستند مرحوم شریف العلماست در تقریرات درسشان ص ۲۶۱. ایشان مفصل بحث کرده‌اند و استدلال کرده‌اند که عقلاً و نقلاً، نه اصول عقلیه قبل الفحص جاری است و نه اصول نقلیه جاری است و بنابر اختصار بود فعلاً روایت ایشان را ننوشتیم و منهم مرحوم اخوی در موارد متعدده در الفقه این را متعرض شده‌اند.

یک عده تفصیلات هست که باز بر خلاف قول به جریان اصل مطلق بدون فحص است قول سوم تفصیل بین البرائة العقلية و بین البرائة الشرعية است که قبح عقاب بلا بیان جاری نمی‌شود چون احتمال بیان داده می‌شود اما رفع ما لا يعلمون می‌گیرد قبل الفحص را. یک قول و تفصیل دیگر است بین ما لو سبق العلم بالتكليف وبين الشك في حدوثه. یعنی یک وقت است که مولی گفته اکرم علماء البلد. شبهه غیر محصوره نیست و یک معدودی هستند. ۷ - ۸ عالم هست. یک نفر و دو نفر دیگر هستند که شک می‌کنیم که آیا عالم هستند یا نه که تکلیف آمده و شک در متعلق تکلیف است من حيث القلة والكثرة،

فرموده‌اند اینجا فحص لازم است. نمی‌شود بگوید همین چند نفری که می‌دانم عالم هستند را اکرام می‌کنم و آنکه را نمی‌دانم که عالم هست یا نیست فحص هم نمی‌کند و اصل عدم کونه عالمماً. این اصل عدم کونه عالمماً جاری نمی‌شود الا بعد الفحص. اگر فحص کردم و به جایی نرسیدم و یا راهی برای فحص نداشتم آن وقت اصل عدم را نسبت به آن‌ها جاری می‌کنم و بین جایی که شک در اصل حدوث تکلیف باشد. مثل اینکه شخص شک می‌کند که مستطیع شده یا نه؟ نمی‌داند چقدر پول دارد که اگر حساب کند می‌فهمد که مستطیع هست یا نه؟ اما حساب نمی‌کند و فحص نمی‌کند و می‌گوید اصل عدم استطاعت است. این مفصل فرموده در اینجا اصل جاری می‌شود بدون فحص و شبهه موضوعیه است و اصل در آن بدون فحص جاری می‌شود. البته در مسأله استطاعت بالخصوص مشهور متأخرین از شیخ به این طرف فرموده‌اند که فحص لازم است. چه شک کند که آیا پول دارد که به حج برود و می‌داند که با ۱۰۰۰ دینار می‌تواند به حج برود اما نمی‌داند که آیا دارائی اش ۱۰۰۰ دینار هست یا نه؟ یک وقت است که می‌داند ۱۰۰۰ دینار دارد ولی نمی‌داند که آیا با ۱۰۰۰ دینار می‌تواند به حج برود یا نه؟ هر دو شک در استطاعت است.

این تفصیل در حاشیه وسائل است که یکی از شاگردان اعظم شیخ بنام شیخ مهدی کجوری حاشیه‌ای بر وسائل دارد که به نظر بعضی این بهترین حواشی وسائل است از نظر علمی که از حاشیه مرحوم آشتیانی اوثق و هم علمياً بهتر است. یک چیزی درباره این حاشیه نوشته‌اند که درباره حاشیه‌های دیگر ندیده‌ام که نوشته‌اند تمام این حاشیه را از اول تا آخر به مرحوم شیخ می‌داده و شیخ انصاری کان یستحسنها. چاپ قدیم است. مرحوم کجوری بعد



از شیخ یکی از مراجع تقلید شدند. ایشان در آن حاشیه یک همچنین تفصیلی را قائل شده‌اند با اینکه اگر اصل عدم وجوب فحص باشد این تفصیلات یک یک استدلال می‌خواهد. این تکه‌ای که اگر تکلیف آمده و شک در اقل و اکثر است و می‌داند که علماء ۸ نفرند و آن دو نفر را نمی‌داند که عالم هستند یا نه؟ به چه مناسبتی فحص می‌خواهد. مگر در اقل و اکثر اصل بر این نیست که برائت جاری است؟ می‌گویند نه آنجا برائت بدون فحص جاری نیست. استدلال هم دارند. صحبت الآن سر استدلال نیست، صحبت سر این است که اعظام در مسأله خیلی روشن بیان نکرده‌اند و هر یک تفصیلی گفته‌اند.

قول پنجم که تفصیل سوم است خود مرحوم شیخ هم در رسائل هم در متعدد از کتب فقهی‌شان این تفصیل را قائل شده‌اند که بعد از شیخ هم صاحب عروه و مستمسک و بعدی‌ها از ایشان این حرف را گفته‌اند و میرزای نائینی هم در اصول آورده و آن این است که اگر اجراء اصل ترخیصی بدون فحص موجب مخالفت کثیره باشد اینجا فحص لازم است و اگر موجب مخالفت کثیره نباشد فحص لازم نیست. در مثل حج فرموده‌اند که اینجا ما می‌گوئیم فحص لازم است بخاطر این است که اگر قائل شویم هر کسی که شک دارد آیا مستطیع است یا نه و اگر حساب کند پولش را می‌تواند بفهمد که مستطیع هست یا نیست و اگر بود سؤال کند از کارون‌دارها که به حج می‌برند می‌تواند بفهمد که آیا مستطیع هست یا نیست. اگر بگوئیم فحص لازم نیست و استصحاب عدم استطاعت را می‌توانند جاری کنند لازم‌هاش می‌شود که بسیاری از مستطیعین به حج نروند چون لازم‌هاش مخالفت کثیره است پس فحص واجب است و نمی‌تواند تمسک به قبح عقاب بلا بیان کند و بگوید: بیان به من نرسیده است، بلکه باید فحص کند که بیانی هست یا نیست.

نمی تواند بگوید: رفع ما لا يعلمون را نمی دانم. لا يعلمون منصرف از قبل از فحوص است، ولو اطلاق دارد اما منصرف از قبل از فحوص است. این را شیخ در رسائل ۲ جلدی ص ۵۲۶ و هکذا در کتاب طهارتشان چاپ یک جلدی قدیم ص ۲۲۳. اواخر صفحه. پس مطلق اینطور نیست که جریان اصول ترخیصیه در شبهات موضوعیه بدون فحوص باشند تفصیل دیگر که آشیخ محمد تقی در حاشیه معالم دارند تفصیل داده اند و گفته اند شبهات موضوعیه بر دو قسم است، در بعضی فحوص لازم است و در بعضی فحوص لازم نیست. کجا لازم است و کجا نه؟ تفصیل داده اند بین معلوم العین، مجهول الاسم أو الوصف و بین مجهول العین. در معلوم العین گفته اند فحوص لازم است، در مجهول العین گفته اند فحوص لازم نیست. یعنی چه؟ در این موارد که آیه و روایتی که نیست و ایشان این چهار چوب را درست کرده اند. یعنی یک وقتی یک عصیر و مایعی است شک می کند که انه خمر أم لا؟ مُسکر أم لا؟ اما می شناسند که این مایع چیست آبجوست اما شک دارد که آیا مُسکر هست یا نه؟ ایشان گفته اند اینجا فحوص لازم دارد و نمی تواند بگوید اصل عدم الاسکار، نه نجس است و شربش جائز است. باید فحوص کند که آیا مُسکر هست یا نه؟ و بدون فحوص نمی تواند اصل را جاری کند. اما اگر در جائی عین معلوم نیست مثل معاجین. یک مشت چیز را با هم مخلوط کرده اند و یک معجونی ساخته اند نمی دانیم که آیا حلال است یا حرام و نمی دانیم مرکب از چه چیزهائی است مثل بعضی شیرینی ها و شکلات ها که نمی دانیم از چه ساخته شده اند؟ (حاشیه معالم ص ۴۵۸)

قول هفتم در مستمسک یک تفصیلی فرموده اند که اگر حکم، حکم مولوی باشد، از موضوعش فحوص لازم نیست اما اگر حکم، حکم عقلی باشد

و شبهه در موضوع حکم عقلی شد فحوص لازم است یعنی چه؟ یعنی شارع فرموده: **المستطيع يجب عليه الحج**، این حکم مولوی است و موضوعش هم المستطيع است. خوب اگر شخص شک کرد که آیا مستطيع هست یا نه؟ اینجا فحوص نمی‌خواهد. البته در این مثال بالخصوص در مستمسک فرموده‌اند که فحوص می‌خواهد تبعاً للعروه. آن وقت جای سؤال هست که این مثال و مثال‌های دیگر که در این کبرای ایشان وارد من حیث المجموع چه چیزی آن‌ها را استثناء کرد. اما اگر حکم، حکم عقلی باشد، موضوعش مشترک باشد، اینجا جریان برائت عقلیه و شرعیه بدون فحوص نمی‌شود و باید فحوص کرد مثل: **يجب تقليد الأعلّم. الأعلّم موضوع، يجب تقليده، حکم.** چه کسی می‌گوید يجب تقليده؟ عقل می‌گوید چون ما یک آیه و روایتی نداریم که بگوییم يجب تقليد الأعلّم. پس بالنتیجه عمده دلیل وجوب اعلم عقل است و بناء عقلاء که آقایان می‌فرمایند: فرقی هم ندارد که حکم عقلی باشد ولو ایشان کلمه عقل را می‌گویند اما در خود مثال می‌فرمایند عمده دلیل بناء عقلاست و مرادشان اعم است. یعنی اگر حکم شرعی است و موضوعش را شک کردیم فحوص نمی‌خواهد و اصول ترخیصیه جاری کنیم، برائت، استصحاب، اما اگر حکم عقلی بود موضوعش فحوص می‌خواهد.

یک مثال نقضی در ما نحن فیه این مسأله است: **عروه فصل في غسل الجنابة**، قبل از مسأله اولی: **وإذا شك في خارج انه مني أم لا، اختبر بالصفات.** اختبر یعنی فحوص چرا استصحاب طهارت جاری نکند. چرا اصل عدم کونها منياً و اصل عدم کونها نجساً اگر خرطات قبلاً کرده، چرا جاری نمی‌کند و می‌گویند فحوص کند. خود آقای حکیم و معظم اینجا را حاشیه نکرده‌اند. با اینکه این حکم شرعی است و شبهه در موضوع حکم شرعی است. چه کسی می‌گوید:

المني الخارج يجب الغسل له؟ عقل که نمی گوید، بنای عقلاء که بر این نیست. شارع فرموده که اگر منی خارج شد غسل واجب می شود. پس حکم، حکم شرعی است نه عقلی و اگر شک در موضوع شد که آیا منی است یا نه؟ اصل عدم است. اختبر عن الصفات برای چه؟

تفصیل دیگر، اگر بناست که فحص لازم نباشد در شبهات موضوعیه ای که موضوع برای حکم شرعی است چرا فحص لازم شده، هذا موضوع لحکم شرعی، موضوع حکم عقلی که نیست موضوع حکم عقلانی که نیست پس چرا فحص لازم است و بی فحص اصل را جاری کند. در ما نحن فیه که نمی داند مرجع تقلیدش مرده یا نه، بحث همین است که باید فحص کند که ببیند مرده یا نه، اگر فحصش به جایی نرسید استصحاب حیات کند که مرحوم صاحب عروه مسأله را ذکر کرده و اسمی هم از فحص نیاورده اند و گفته اند استصحاب حیات و بقاء حیات سابق جاری می شود و استصحاب بقاء شروط مرجعیت جاری می شود. سؤال این است که اگر فحص لازم نیست مثل اینکه اینجا اشاره فرمودند پس چطور اینجا فحص لازم است؟

قول به اینکه فحص لازم است مطلق در شبهات موضوعیه الا ما خرج، مجموعه ای از اعظم قائل شده اند. مرحوم سبزواری در ذخیره، مرحوم اخوی در شرح کفایه صریحاً متعرض شده و در الفقه هم مکرر فرموده اند. مرحوم صاحب مستند نراقی ج ۱ ص ۳۶۶ ولو اشتبهت القبلة يجب الفحص عنها مع الإمكان، قبله موضوع است که شک می کند که از کدام طرف است باید فحص کند. شاهد من سر استدلال مرحوم نراقی است: لشهادة العرف بارادة الفحص مع الإمكان اما امر باجتنابه أو ارتكابه. ایشان ادعای بناء عقلاء و اماریت می کنند. می فرمایند عرف یعنی عقلاء شهادت می دهند و بنائشان بر این است که اگر

عبد امر به اجتناب از شیءای شد و یا نهیای از ارتکاب شیءای شد این بدون فحص نمی تواند تمسک به اصل کند و باید فحص کند.

مرحوم شریف العلماء در تقریراتشان مطلق گفته اند شبهه موضوعیه عین شبهه حکمیة قبل الفحص اصول ترخیصی در آن جاری نمی شود.  
- مرحوم صاحب ضوابط در ضوابط که یکی از شاگردان شریف العلماء و از هم دوره ای های مرحوم شیخ.

مرحوم سید مجاهد که استاد اساتید شیخ انصاری است در مفاتیح ایشان بالبت نفرموده و بعنوان احتمال مطرح نموده است.

- مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب صلاة چاپ قدیم ص ۷۲۵  
اواسط صفحه راجع به اینکه مسافت نمی شود اصول ترخیصیه در آن جاری کرد الا بعد الفحص، فرموده اند اصول سه تا است: ۱- **يجب الفحص عن المسافة** موضوعاً ۲- **لا يجب** ۳- **تفصیل بالخرج فلا وعدمه منغم**. بالتیجه این تفصیل هم به وجوب فحص برمی گردد و گرنه هر چیزی چه واجب شرعی باشد و چه عقلی اگر حرجی شد رفع می شود. والقول بوجوب الفحص ما لم یکن حرجاً لعله اقوی. لعله هم که گفته اند بخاطر این است شیخ و یک عده از شاگردان ایشان از تلامیذ شیخ هستند و از تلامیذ میرزای بزرگ. بخاطر اینکه یک عده ای گفته اند فحص لازم نیست ایشان لعله گفته اند.

- کتاب صلاة مرحوم شیخ انصاری چاپ قدیم ص ۳۹۰ آخر صفحه:  
**وهل يجب الفحص (در مسافت) أم لا؟ وجهان وربّما فصلّ بین تعبیر الفحص وعدمه. بعد ایشان فرموده اند: ولا یبعد وجوب الفحص. لا یبعد فتوی است. شبهه موضوعیه است و حکم هم به فرمایش مستمسک حکم شرعی است نه عقلی و فرموده اند لازم نیست در حکم شرعی فحص و اینجا فرموده اند فحص**

لازم است.

- مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری در کتاب صلاة ص ۵۹۱ می فرماید: و يظهر من شيخنا الأنصاري قدس سره التردد في جريان البرائة ولكن الاحوط مع ذلك الفحص بعدم جريان البرائة العقلية لاحتمال البيان الواصل بالفحص وعدم جريان لا يعلمون لامكان دعوى انصرفها الى غير ما يمكن تحصيل العلم بسهولة.

- جواهر ج ۱۴ ص ۲۰۵ اواسط صفحه. فرموده اند: وجهان ولعل الأقوى وجوب ما لا عسر ولا حرج فيه.

- مرحوم آشیخ محمد حسن مامقانی در بشری الأصول ج ۶ ص ۵۵۳ می فرماید: يظهر القول بوجوب الفحص (در شبهات موضوعیه بنحو المطلق) من جملة من العلماء وجماع من الفروع. بعد از دو صفحه فرموده اند: فتحصل من جميع ما ذكرناه وقوع الخلاف بين الفقهاء والاصوليين في الفحص عن الشبهة الوجوبية الموضوعية.

پس اینطور نیست که فحص در شبهات موضوعیه بنحو مطلق لازم نباشد الا ما خرج بالدلیل و باید بررسی شود که آیا دلیل بر جریان براءت چیست؟ یا عقل است یا شرع و آیا اینها را شامل می شود قبل الفحص، اصول ترخیصیه براءت و استصحاب موضوعات را قبل الفحص؟ اگر شامل می شود همانطور که بین متأخرین مشهور است پس این فرمایشها و تفصیلات چیست و اگر شامل نمی شود و باید فحص کرد و شبهه موضوعیه مثل شبهه حکمیه است، بله با این فرق که در بعضی از موضوعات بنحو مطلق در آن موضوع شارع تسهیل کرده که فحص نمی خواهد مثل طهارت و نجاست، مأكول و مشروب و نکاح. در شبهات حکمیه ما همچنین استثنائی نداریم که شارع جاهائی را استثناء کرده باشد فرض کنید که در احکام طهارت و نجاست فحص نخواهد

همه جا جریان اصول ترخیصیه بعد الفصح است اما در موضوعات استثناء دارد آیا این غیر از این است که اصل در شبهات موضوعیه اصل عدم وجوب فحص است. پس اگر شک کرد که مجتهدش مرده یا نه باید فحص کند تا حدی که حرج نباشد. مثل اینکه در تقلید اعلم، حتی نماز و روزه می‌گویند تا حدی که ضرر و حرجی نباشد و ادله ضرر و حرج ادله ثانویه است و وارد شد. و تخصیص زده تمام احکام اولیه را الا احکامی که مبنی بر حرج است مثل جهاد، زکات، خمس، چون اخص مطلق از ضرر و حرج است.

## جلسه ۴۵۲

### ۲۰ شعبان ۱۴۲۳

حکم عقل و بناء عقلاء و ارتكاز متشرعه، چند مثال عرض می‌کنم هم برای دفع استبعاد و هم برای استظهار ببینیم می‌توانیم در این شبهات موضوعیه بگوئیم شخص می‌تواند اعتماد بر اصول ترخیصیه عقلیه یا شرعیه یا عقلائییه بکند بدون فحص. و اگر بدون فحص اعتماد بر اصل کرد و بعد کشف خلاف شد عند العقل معذور است با اینکه فحص برایش میسور بوده است و می‌شده فحص کند و عند العقلاء معذور است عند المخالفه واقع و ارتكاز متشرعه که ادله و طرق به احکام شرعیه هستند، در ارتكاز متشرعه معذور حساب می‌شود یا نه؟ مثلاً زید کلید منزلش را به عمرو داد و گفت اگر ما هم نبودیم در را باز کن و چیزی خواستی بخوری یا نماز بخوانی و چیزی ببری مباح است. عمرو هم از این اباحه استفاده نکرد و چند سالی هم گذشت. شنید که زید خانه‌اش را فروخته اما نه یقین کرد که زید خانه‌اش را فروخته و نه دلیل تعبدی (دو عادل نگفتند) داشت و کسی به او گفت که زید مدتی است منزلش را فروخته و احتمال می‌دهد راست باشد و یا دروغ. در عین حال می‌آید وارد شهر زید



می‌شود و بدون فحص سؤال نمی‌کند کلید می‌اندازد توی در و می‌رود نماز می‌خواند و غذا می‌خورد و کسی هم توی خانه نبوده و بعد چیزهائی را هم با خودش می‌برد. اگر بعد کشف شد که زید منزل را فروخته بوده و مالک دیگری داشته و این عمرو می‌توانسته منزل همسایه را بزند و سؤال کند که آیا در این منزل هنوز زید زندگی می‌کند یا نه؟ فحص ممکن بوده و نکرده و عمرو تمسک کرده بوده به اطلاق لا تنقض الیقین بالشک وانما تنقضه بیقین آخر. یقین آخر نه وجدانی و نه تعبدی نبود. احتمال داد و می‌توانست فحص کند و نکرد. اجرای اصل استصحاب بدون فحص اگر کشف خلاف شد عندالعقل معذور است و عقلاء او را معذور می‌دانند و اگر یک آدم عادل بود در ارتکاز متشرعه این را لا مبالاة حساب نمی‌کنند.

مثال دیگر: زید به عمرو وکالت داد که اگر یک زن جامع الشرائط و زیبا دیدی برایم تزویج کن و از اموالم به او ارث بده و بعد به من خبره بده. او هم رفت و بعد از چند سال کسی به او خبر داد که زید مُرد اما یقین نکرد وجداناً و نه آنکه به او گفت زید مُرد ثقه بود و احتمال داد که درست باشد و این هم که یقین ندارد استصحاب وکالت می‌کند و زنی را برایش عقد می‌کند و پول‌های زید که پیشش امانت بوده به آن خانم می‌دهد به عنوان مهر و نفقه و بعد از مدتی معلوم می‌شود که راست بوده و زید واقعاً مرده بوده و این می‌توانسته فحص کند تا بفهمد زید زنده است یا نه؟ اینجا شبهه موضوعیه است و موت یک موضوع خارجی است و حکم شرعی که نیست، احکام شرعیه بر او مرتب می‌کند.

مثال دیگر: زید به عمرو وصیت کرد که وصی من باش و هر وقت از دنیا رفتم تجهیزم کن و فلان جا کفنم است و در فلان جا دفنم کن و عمرو هم

وصیت را قبول کرد و در حقش نافذ است. بعد کسی به عمرو زنگ زد که زید مُرد. اگر از این تلفن یقین پیدا کرد که فبها و اگر یقین پیدا نکرد و نمی‌داند که تلفن کننده آیا ثقه است یا نه و می‌تواند فحص هم بکند اما می‌گوید من که علم پیدا نکردم که زید فوت شد، ولو تنفیذ وصیت بر کسی که قبول وصیت کرده واجب است امام علم وجدانی که پیدا نکردم و اینکه گفت ثقه نبود و من مسافرت می‌روم و حوصله ندارم که زید را تجهیز کنم و عسر و حرجی هم نبود. بعد از ده روز برمی‌گردد و می‌فهمد که زید واقعاً مرده بوده و همه دنبال عمرو می‌گشته‌اند و نه با آن کفن مخصوص کفن شده و نه در جایی که وصیت کرده بوده دفن شده و نه آنکه گفته بر او نماز خوانده، آیا این آدم معذور است؟ آیا بناء عقلاء به این می‌گویند. احسنت و رفع ما لا یعلمون این را می‌گیرد و اگر فحص می‌کرد برایش کشف می‌شد که زید مرده است؟

زید مُرد و زن و بچه دارد. یک شخصی آمده و ادعا می‌کند که من فرزند زید هستم و در شهری دیگر زید ۳۰ سال قبل با مادرم ازدواج کرده بود و من پسرش هستم، یک وقت بینه هست و ثقه و عدل است فبها. اما اگر یقین حاصل نشد و ظن هم پیدا کردند که راست می‌گوید. اصل با ظن بر خلاف جاری می‌شود و تسالم فقهاء و اصولیین بر این است و ما هم قبول داریم. اما اعتنا به حرفش نکردند و ارث را تقسیم کردند و می‌توانستند فحص کنند که راستی این فرزند پدرشان هست یا نه؟ بعدها یقین کردند که این برادرشان بوده است. این کار که بدون فحص تمسک به استصحاب کردند و تمسک به اصل عدم کردند. شبهه موضوعیه است و مورد خارجی مورد شک است. عقل این فحص نکردن را اجازه می‌دهد؟ سیره عقلاء بر این است که بی‌فحص

اصل عدم جاری می‌کنند، آیا عقلاء در اینجا اینگونه عمل می‌کنند. آیا ارتکاز متشرعه این را معذور می‌دانند؟

شخصی مُرد اولادی ندارد، نوبت به مرتبه ثانیه می‌رسد که برادران و خواهران و اجداد هستند، یک نفر پیدا شد و گفت من فرزند این میت هستم که اگر راست باشد نوبت به برادران و اجداد نمی‌رسد و تمام ارث مال اوست. مثال قبل این شخص شریک ارث می‌شد ولی در این مثال، این همه اموال را می‌برد. اعتنا نکردند، آیا می‌شود همچنین ادعائی کرد؟

زنی به شخصی وکالت داد که مرا تزویج کن. او هم رفت و بعد از مدتی کسی به این خانم گفت شما که وکالت دادید به زید او شما را به عقد من درآورده است و من همسر شما هستم. این خانم یقین نکرد و می‌توانست فحص کند و از وکلایش بپرسد. استصحاب عدم کرد و فوراً خودش را به ازدواج دیگری درآورد و با او موافقه هم کرد و بعد کشف شد که وکیل تزویجش کرده بوده و این هم زوجهش بوده و این خانم می‌توانسته فحص کند و آن مرد هم گفته بوده که من همسر شما هستم. آیا این خانم معذور است؟ این فحص نکردن در اینجا برای این خانم ایجاد عذر می‌کند؟ مسأله اموال هم نیست. ارتکاز متشرعه که یکی از طرق کشف احکام شرعیه است و بناء عقلاء که یکی از طرق است اگر دلیلی بر خلافش نباشد، استدلال شده به اطلاق رفع ما لا يعلمون و لا تنقض الیقین بالشک، ببینیم آیا این بی‌فحص می‌گیرد یا اطلاق مال ما بعد فحص است و کسی که راهی به فحص ندارد یا فحص کرد و به جائی نرسید. اما کسی که فحص برایش میسر است مثل باب طهارت و نجاست که فحص نمی‌خواهد همه ابواب همینطور است. مثل باب نکاح که فحص نمی‌خواهد همه ابواب اینگونه است؟ شخصی که در کشور کفر زندگی

می‌کند و ماه‌های اسلامی را بلد نیست. نماز و روزه هم انجام می‌دهد و نمی‌داند چقدر به ماه مبارک مانده است. می‌تواند تلفن کند و تقویم دارد ببیند که ماه رمضان چه موقع است. فحوص نمی‌کند و تمسک به استصحاب عدم دخول شهر رمضان می‌کند و بعد از چند روز از گذشت ماه رمضان که خورد و افطار می‌کرد به او گفتند امروز روز هفتم ماه رمضان است. خوب می‌گوید من عمل به **لا تنقض الیقین بالشک** کردم و نمی‌دانستم و عادل‌ی هم به او خبر نداد و فحوص نکرد و روزه‌ها را خورد، آیا این را معذور می‌بینید؟

از این مثال‌ها هم در خارج زیاد اتفاق می‌افتد و هم کما بیش مواردش در کتب فقهی هست و فقهاء، همان‌هایی که در اصول فرموده‌اند فحوص در شبهات موضوعیه لازم نیست همان‌ها در بعضی از موارد که متعرض شده‌اند گفته‌اند فحوص می‌خواهد. حالا خود شما بررسی کنید ببینید اطلاقات مثل دلیل استصحاب و تخییر و اطلاق رفع ما لا یعلمون و دلیل برائت و برائت عقلی، قبح عقاب بلا بیان (و اصل) یا علم است و یا علمی تعیین تعبد که هیچکدامش نبود، نه وجداناً برایش محرز شده و نه بینه یا عدل و ثقه به او گفته‌اند، آیا در اینطور جاها می‌شود ملتزم شد از اول تا آخر فقه مثل باب طهارت و نجاست که فحوص لازم نیست. اگر جائی دلیل خاص و اجماعی داریم که آن را بگوئیم فحوص لازم است یا نمی‌شود ملتزم شد.

دو تفصیل را عرض می‌کنم: یک تفصیل ذکر شده و یکی نشده است. بعضی گفته‌اند: فرق است بین اموال و غیر اموال. در مسائل مالی بناء عقلاء بر اجرای اصول ترخیصیه است بعد الفحوص و در غیر اموال فحوص را لازم نمی‌دانند و این آیه یا روایتی که نیست، یک ادعائی که بعضی کرده‌اند. به نظر می‌رسد در این حرف دو مناقشه است: ۱- وقتی که گفته می‌شود بنای عقلاء

یعنی سوق العقلاء، خود شما خارجاً می بینید عقلاء آیا فرقی می گذارند بین این مثال‌هایی که عرض کردم که بگوئید آنجائی که مسأله پول است بناء عقلاء هست بدون فحص به او نمی دهد با اینکه در دفترش نوشته و نمی رود نگاه کند. آیا این بناء عقلاء نیست؟ اول الکلام. یعنی مدعی اینکه عقلاء در غیر امور مالی اصول ترخیصیه و استصحاب عدم و اصل عدم و برائت را جاری می کنند بدون فحص، آیا همچنین چیزی عند العقلاء هست؟ به نظر می رسد که عند العقلاء فرقی نکنند. عقلاء برایشان طهارت و نجاست، مأکول و مشروب و نکاح با دیگر ابواب فرقی نمی کند اما چون ما دلیل شرعی در این ابواب داریم بخاطر آن ادله خاصه این‌ها را خارج می کنیم. و به نظر می رسد که اعظم محققین و فقهاء که مکرراً فرموده‌اند در شبهات موضوعیه فحص نمی خواهد این‌ها همان ابوابی است که مسلم است که فحص نمی خواهد یعنی ابواب ثلاثه طهارت و نجاست، مأکول و مشروب و نکاح. پس این تفصیل بین اموال و غیر اموال. مناقشه اولی این است که آیا بناء عقلاء هست یا نه؟

ثانیاً: فرضاً که بناء عقلاء باشد ما که دنباله‌رو عقلاء نیستیم اگر دلیل شرعی داشته باشیم. چرا اطلاق **لا تنقض الیقین بالشک** این را نگیرد. و رفع ما لا یعلمون. ما از جائی از طریقت عقلائی استفاده می کنیم که شارع چیزی نفرموده باشد، اما اگر شارع خودش بنحو مطلق فرموده: **رفع ما لا یعلمون** و فرمودید **در رفع ما لا یعلمون** این "ما" عموم و اطلاقش شامل می شود حتی قبل الفحص را، اگر شارع فرموده که ما اطلاق داریم، بگذار برای عقلاء فرق باشد اموال و غیر اموال، وقتی که دلیل داریم در هر دو فحص لازم نیست. اگر اطلاق شامل قبل الفحص می شود ما چکار به بناء عقلاء داریم مثل جمیع موارد دیگر. ما بناء عقلاء را از باب طریقت می پذیریم چون شارع اگر دلیل

خاصی تعیین نکرد، اشکال به بناء عقلاء کرده است ولی اینجا شارع خودش اطلاق فرموده و از تفصیلات مسأله بود که برائت عقليه جاری نیست بی فحص اما برائت شرعیه جاری است لاطلاق ادله البرائه الشرعیه. تفصیل دیگر همین تفصیلی بود که در اصول مرحوم شیخ و میرزای نائینی و بعضی دیگر فرموده‌اند در فقه هم مواردی که خواسته‌اند بگویند فحص می‌خواهد توجیه به این تفصیل کرده‌اند و آن این است که اگر موضوع مشتبه و مشکوک موضوعی است که اگر بدون فحص اصول ترخیصیه در آن جاری شود تحصیل المخالفه الواقعيه کثیراً. اگر اینطور است در این شبهه موضوعیه فحص می‌خواهد، اما اگر اینطور نیست فحص نمی‌خواهد. پس بنا بر این تفصیل الشبهه الموضوعیه تجری الأصول الترخیصیه فیها بدون فحص، الا اگر موضوع موضوعی باشد که احکام بدون فحص موجب وقوع مخالفه کثیره باشد. در این تفصیل هم چند مناقشه است:

۱- هذا التفصیل من أين؟ دلیل تفصیل چیست؟ مگر در باب طهارت و نجاست، مکلف بدون فحص کل شیء نظیف را جاری نمی‌کند و یقعون فی مخالفه الواقعيه کثیراً. خوب بشود. اگر اطلاق است و قبل از فحص را می‌گیرد مثل کل شیء نظیف اطلاق دارد و قبل از فحص را می‌گیرد خوب بگذار بگیرد، خود شارع ترخیص کرده به ما چه مربوط. این از کجا آمده که اگر موضوع مشتبه بگونه‌ای بود که بدون فحص اصول ترخیصیه اجراء در آن موجب وقوع مخالفه کثیره باشد. اگر بنا باشد مردم فحص کنند که چه طاهر و نظیف و نجس است و حلیت و حرمت، حلیت را جاری نکنند و در باب نکاح، زبان لا ابالی را بدون اینکه بداند در عده است به عقد درمی‌آورد آیا لا یقعون فی مخالفه الواقعيه کثیراً؟ چرا. اگر رفع ما لا یعلمون اطلاق دارد. خود شارع

این را گفته است. آیا لا یقعون فی مخالفة الواقع کثیراً؟ این از کجا درآمده است؟ اگر ما می‌خواهیم تخصیصی بدهیم و بگوئیم اطلاق هست باید دلیلی بر تخصیص باشد و یک انصرافی باشد. انصراف باید انصراف عقلایی باشد و وقتی که به عقلاء لفظ گفته می‌شود انصراف از حاق لفظ باشد و بقول مرحوم میرزا و بقیه انصراف اگر بخاطر کثرت مصادیق خارجی باشد، انصراف بدوی است و اعتبار ندارد. ما به اطلاق تمسک می‌کنیم. پس دلیل اینکه اگر یقعون فی مخالفة الواقع کثیراً فحص می‌خواهد دلیلش چیست؟

ثانیاً: من مکلف أفع فی مخالفة الواقع کثیراً یا مجموع مکلفین؟ اگر من مکلف اقع فی مخالفة الواقع کثیراً، در حج کجا مکلفین یقعون فی مخالفة الواقع کثیراً می‌شوند کسی که احتمال می‌دهد پولش به قدری باشد که اگر حساب کند مستطیع باشد. استصحاب عدم استطاعت می‌کند و احتمال دارد که مستطیع باشد یا نباشد. پس ۵۰ درصد ممکن است مستطیع باشد و نداند و یقع فی مخالفة الواقع کثیراً، این اسمش کثیر نیست. هر یک فردی چند مورد در مخالفة الواقع قرار می‌گیرد و خود شارع ترخیص کرده است.

این را هم شیخ و هم میرزای نائینی به آن اشاره نکرده‌اند که نکته مهمی است و اگر به آن اشاره نشود مطلب باز می‌شود و آن این است که وقوع در مخالفت واقع کثیراً نسبت به کل واحد واحد من المکلفین، در هیچ موردی شما پیدا نمی‌کنید که مخالفة الواقع محرز باشد که کثیر است. اگر مراد مجموع المکلفین است. اگر مراد این است که شیخ انصاری مثلاً می‌فرمایند: اگر من بگویم کسی که شک در استطاعت دارد، استصحاب عدم استطاعت کند بدون فحص، این فتوای مرا هزاران مقلد من بدون فحص حج نمی‌روند و بسیاری از این‌ها واقعاً مستطیع بوده‌اند که اگر فحص می‌کردند معلوم می‌شد که مستطیع هستند، خوب عرض می‌کنیم از خود مرحوم شیخ یاد گرفته‌ایم و

دیگران که می‌گویند علم اجمالی اولاً اگر غیر محصور باشد منجز واقع محتمل نیست و این علم اجمالی غیر محصور است، مجموع المكلفین. بر فرض علم اجمالی محصور باشد، در ثوب واحد لواجدی المبنی چطور می‌گویند بر هیچیک غسل نیست. قطعاً یکی از این‌ها جنب هست. چرا؟ چون می‌گویند: هر کس تکلیف خودش را دارد. حتی اگر علم اجمالی محصور شد بین دو نفر آن دیگری از محل ابتلاء خارج است. یکی از شرائط عند المشهور در تنجز علم اجمالی محصور این است که تمام افراد محل ابتلاء یک یک از مکلفین باشد. اگر بین من و زید شد علم اجمالی منجز واقع نیست. نجاستی افتاده شک می‌کنم روی عبای من افتاده یا زید که پیش من نشسته و عبای زید محل ابتلای من نیست، فقهاء چه می‌گویند؟ می‌گویند عبای شما طاهر است و زید هم می‌گوید عبایش طاهر است وقتی که استصحاب طهارت می‌کنند، مخالفت الواقع قطعاً هست و فقیه هم به هر دو فتوی می‌دهد و می‌داند که یکی از این‌ها با عبای متنجس به بول نماز می‌خواند، اما در حال چون مکلف دوتا شد بمجردی که خروج از محل ابتلاء بعضی از افراد پیدا کرد دیگر تنجز نیست.

بله اگر مجموع مکلفین یقعون فی مخالفه الواقع کثیراً که منجز نیست و یک یک برایشان منجز نیست. پس این تفصیل از کجاست. آیا می‌توانیم این‌ها را جمع و جور کنیم و ملتزم شویم یا نه؟

این‌هائی را که عرض می‌کنم همه را از بزرگان و محققین یاد گرفته‌ایم ولی در عین حال باید مسأله تحقیق شود و تنجیز و اعداز از همدیگر جدا شده و پیدا شود و انسان در مقام احکام الهی آنقدر که خلاف واقع می‌شود معذور باشد و بداند کجاهاست. لذا فرموده‌اند نسبت به بزرگان حُسن ظن داشته باشید و اما نسبت به تحقیقاتشان خودتان تحقیق کنید تا ببینید چه بدست می‌آورید؟



## جلسه ۴۵۴

۲۱ شعبان ۱۴۲۳

بنابر تفصیلی که شیخ در رسائل و فقه، میرزای نائینی و معظم متأخرین از این‌ها راجع به شبهات موضوعیه ذکر فرموده‌اند مسأله ما نحن فیه، مسأله احتمال موت مجتهد یا احتمال تبدل فتوایش و یا احتمال فقهی لبعض شروط مرجع تقلید بودن، بنابر این تفصیل هم فحص لازم دارد. یعنی این مسأله عروه که اذا شک فی موت المجتهد یا شک در اینکه فتوای مجتهد تبدل پیدا کرده یا فقد بعض الشروط، می‌تواند استصحاب جاری کند بعد الفحص. اگر فحص کرد و به جایی نرسید استصحاب جاری کند. بمجرد اینکه سابقاً فتوای این مجتهد جواز یک تسبیحه بوده، حالا غیر ثقه نقل کرد که فتوایش شده که سه تسبیحه لازم است، این نمی‌تواند بگوید که راوی ثقه که نیست پس قولش حجت نیست، پس چون سابقاً می‌گفت یک تسبیحه، حالا هم بنابر یک تسبیحه نماز می‌خوانم چون نمی‌دانم که فتوی عوض شده، استصحاب یکی را جاری می‌کنم. البته اگر شک و احتمال عقلایی باشد نه وسوسه و با خصوصیات فحص که چقدر فحص لازم است که مسأله اصولیه است که

نمی‌خواهم وارد بشوم. فقط بحث سر این است که آیا استصحاب جاری است مطلقاً بدون فحص بان الشک فی الموضوع، شبهه موضوعیه است یا اینکه لا یجری الا بعد الفحص؟ ما نحن فیہ روی این تفصیل هم که شیخ و بقیه معظم فرموده‌اند باز باید فحص کند. پس قاعده‌اش این است که به این مسأله یک حاشیه بعد الفحص زده شود. چون شکی که صاحب عروه فرموده‌اند اگر وسوسه است که هیچ، اما اگر شک، شک عقلائی است و احتمال، احتمال عقلائی است، قاعده‌اش این است که فحص روی این تفصیل، چرا؟ چون اگر بنا شود در جائی که اگر فحص نشود تقع المخالفة کثیراً، در هر سه مثال هست. اگر بنا شد مرجع تقلید به مقلدین بگوید هر وقت که شک کردید که مجتهد مرده و احتمالش را دادید، بدون فحص استصحاب کنید و فتاوی بر خلاف احتیاط مجتهد را عمل کنید، اگر این را بگوید **يقع المكلفون في مخالفة الواقع کثیراً**، گذشته از اشکالاتی که دیروز عرض شد. و هر وقت شک کردید در تبدل فتوی بدون فحص استصحاب کنید. این سبب می‌شود که بسیاری از مکلفین در بسیاری از جاها بعد از تبدل فتوای مجتهد و عدم بقاء العذر به همان فتوای عذر عمل کرده باشند. مطلب دیگر برای روشن شدن همین مسأله، مرحوم میرزای نائینی تبعاً للشیخ نقل کرده‌اند اجماع شیخ را یا شاید خودشان مدعی هستند و یکی از دو سه موردی که مسلماً اجماعی نیست و مرحوم شیخ خودشان اجماع محصل را نقل کرده‌اند و به ذمه گرفته‌اند یکی‌اش اینجاست. شیخ فرموده‌اند سه جا را باید از اجماع بیرون بکشیم و بگوئیم **الا في ثلاثة موارد: المورد الأول: إذا علمنا اهتمام الشارع بالحکم مثل مسأله نفوس و دماء و قتل**، اگر فرض کنید کسی توی خانه کسی بود و نمی‌داند که نصف شب کسی وارد شده یا نه، آیا حق دارد چیزی بیاندازد توی خانه و آنجا

را به آتش بکشد (منزل هم مال خودش است) در صورتی که احتمال می‌دهد یک انسان محقون الدم توی منزل باشد. استصحاب کند. میرزای نائینی فرموده‌اند: نه چون ما می‌دانیم شارع از احکام مختلفه‌ای که راجع به نفس و قتل فرموده اهمیت به قتل داده و ما این را مخصص لیبی قرار می‌دهیم یعنی معلوم است برای ما که در این مورد فحوص واجب است و جائز نیست تمسک به استصحاب کرد بدون فحوص. این مطلب مسلم است که هر جا از شرع استفاده اهمیت شد گیری ندارد و بحثی و خلافی در آن نیست. میرزای نائینی فرموده‌اند: مورد دوم که فحوص می‌خواهد جائی است که فحوص صدق نکند. یکی از مواردی که بعضی گفته‌اند فحوص می‌خواهد اما اصولیین محکم گفته‌اند فحوص نمی‌خواهد گفته‌اند شخصی سحر بلند شد و نمی‌داند که فجر طالع شده یا نه و سحری هم نخورده و می‌گوید انشاء الله فجر طالع نشده و فحوص هم نکند و شروع به سحری خوردن کند و بعد هم زود بخوابد که اگر واقعاً فجر طالع شده نفهمد. گفته‌اند استصحاب لیل کند بدون فحوص. میرزای نائینی هم از همین‌ها هستند. چون فجر هم موضوعی است که شارع برایش حکم قرار داده و شک می‌کند که هل طلع الفجر یا نه؟ مسبوق به عدم هم بوده، لا تنقض الیقین بالشک، یقین به لیل و شک در انتهاء لیل، استصحاب می‌کند و فحوص هم نمی‌خواهد. میرزا فرموده‌اند: البته یک مورد را باید بیرون بکشیم و ایشان این مثال را زده‌اند که اگر طوری است که اگر سرش را بلند کند فجر را می‌بیند و می‌فهمد که فجر طالع شده یا نه، فرموده‌اند اینجا نمی‌گوئیم که لازم نیست که سرش را بلند کند و این قدر فحوص را باید انجام دهد. روی پشت بام خوابیده و فجرشناس هم هست نمی‌داند صبح شده یا نه می‌خواهد آب بخورد که اگر سرش را بلند کند می‌تواند بفهمد که صحیح شده یا نه؟ میرزا

فرموده‌اند این را نمی‌گوئیم که اینجا فحص لازم نیست. این مقدار از فحص لازم است. چرا؟ چون صدق فحص نمی‌کند و این اسمش فحص نیست فحص این است که از این و آن بپرسد و تلفن کند و بپرسد.

اگر بنا شد که در شبهات موضوعیه فحص لازم نباشد، این کلمه فحص در جائی که لازم است و در جائی که لازم نیست، این ماده "ف ح ص" در ادله وارد شده که ما دورش بگردیم و بدانیم کجا صدق فحص می‌کند و کجا نمی‌کند؟ این عبارت فقهاء است، برداشت از مجموع ادله است، اجتهاد فقهاست و فی محله هم هست. پس ما باید ببینیم دلیل چقدر شامل می‌شود.

یک فرمایشی مرحوم آقای میلانی در تقریراتشان دارند و یک وقت من خدمتشان بودم، فرمایشی دارند در قبح عقاب بلا بیان، یعنی چون مسأله با اجتهاد درست شده است، لهذا می‌بینید هر کس از یک طرف می‌کشد، چون می‌بیند مطلب روشن نیست، ایشان می‌فرمودند: این قبح عقاب بلا بیان که ملاک برائت عقلیه است یعنی کجا مکلف از نظر عقل معذور است اگر تکلیف و الزام محتمل را انجام ندهد؟ در جائی که اگر واقعاً تکلیفی باشد و مکلف انجام نداده معذور باشد در انجام ندادن عند العقل، کجاست که عند العقل معذور است؟ در جائی که لا بیان باشد. وقتی که بیان باشد عبد اگر انجام نداد واقع را و بیان نبود در این انجام ندادن معذور است. چرا؟ چون مولی حکیم است و حکیم کار قبیح نمی‌کند و عقاب بر واقعی که لم یبین للعبد، عقاب قبیح است پس عقلاً عبد در امن از عقاب است، این ملاک برای عقل است. همه هم از شیخ به بعد این را فرموده‌اند یکی اش خود آقای میلانی هستند که قبح عقاب بلا بیان را دارند. ایشان آمده‌اند کلمه لا بیان را یک تعلیقی زده‌اند که انصافاً فی محله است و از غیر ایشان یادم نیست که دیده باشم. اما بالنتیجه

یک قیدی است که لا بیان را از لا بیان می‌اندازد و قیدی است که موضوع لا بیان را از بین می‌برد و آن این است که ایشان فرموده‌اند: قبح العقاب بلا بیان که اکابر فرموده‌اند باید بگوئیم که مراد اکابر از لا بیان مجرد لا بیان و اصل نباشد بلکه لا التفات مرادشان است. التفات یک مطلبی است که مربوط به مکلف است. لا بیان یک مطلبی است که مربوط به مولا است. به نظر می‌رسد که یک حرف بسیار خوبی است و یک مطلبی زیر بنائی در اصول و فقه است. یک وقت مکلف ملتفت شد و احتمال داد و شک کرد، احتمال داد که دعاء عند رؤیة الهلال واجب باشد، این فحص نمی‌کند و می‌گوید به من که نرسیده دعاء عند رؤیة الهلال پس تکلیفی ندارم. شبهه حکمی را می‌خواهم عرض کنم. اگر واقعاً عند رؤیة الهلال واجب باشد و این نرفت فحص کند و بیان مولی را گیر بیاورد اینجا معذور نیست که اگر می‌رفت و فحص می‌کرد بیان مولی را می‌دید، این آیا معذور است یا نه؟ معذور نیست. مرحوم آقای میلانی فرموده‌اند چرا معذور نیست؟ چون التفات پیدا کرد. همین که التفات پیدا کرد باید دنبالش برود. پس قبح العقاب بلا التفات است. من عرض می‌کنم، نه قبح العقاب بلا بیان است یعنی اگر عبد التفات پیدا کرد و شک و احتمال داد. این باید برود دنبالش. اگر بیان نبود می‌تواند اصل ترخیصی براثت جاری کند و تمسک به استصحاب عدم ازلی کند و تمسک به استصحاب کند در موارد عدم نعتی. اما اگر واقعاً از مولی بیانی باشد که اگر عبد دنبالش برود یصل الی البیان و آن بیان یصل إلیه، اگر اینطور باشد و ملتفت نبود و غافل بود، غفلت قصور نه تقصیری، این قبح عقاب برایش هست، اما اگر ملتفت شد لا یقبح عقابه باید دنبالش برود. یعنی این از کجا درست شده؟ مال این است که کلمه فحص در ادله وارد نشده لهذا ایشان فرمودند: اکابر باید مرادشان لا

التفات باشد و مرحوم میرزا فرموده‌اند اینجا چون فحوص نیست و صدق فحوص نمی‌کند پس باید این مقدار فحوص را انجام دهد. چون کلمه فحوص منصرف از اینگونه موارد است.

ما دلیلی حول کلمه فحوص نداریم که کجا اسمش فحوص است و کجا نیست. سؤال می‌کنیم: این مقدار از فحوص که سرش را بلند کند که ببیند فجر طالع شده یا نه، می‌گوئید آیا در مسائل مهمه لازم است؟ می‌گویند: بله. می‌گوئیم این لزوم در کجا آمده و استثنائش از کجا آمده است؟ اگر مکلف معذور است که احتیاط روی این استثناء ندارد. اگر معذور نیست این استثناء از کجا آمده است؟ پس ما دنبال کلمه فحوص نیستیم دنبال این هستیم که کجا عبد عند العقل معذور است یا نه؟ و کجا بنای عقلاء بنابر فحوص هست یا نه؟ اسمش را فحوص نگذارید، اسمش را بگذارید بحث و جستجو، ا فراغ ذمه. مهم این است که عقل کجا عبد را معذور می‌داند **إذا خالف الواقع؟**

سوم هم فرموده‌اند اگر مخالفت کثیره شود که عرض شد مخالفت کثیره نسبت به احاد المکلفین این مخالفت کثیره نیست. بالنسبه به مجموع المکلفین یا شبهه غیر محصوره است و اگر هم یک موردی تصور کردید بین دو یا سه نفر، علم به مخالفت کثیره این دو نفر شد.

به یک روایت تمسک کرده‌اند که فحوص لازم نیست که اوائل بحث چند روز قبل عرض کردم که باید گفت این آقایانی که می‌گویند فحوص در شبهات موضوعیه لازم نیست مرادشان یکی از ابواب ثلاثه باشد، گرچه تصریح به عموم کرده‌اند، یا باب طهارت و نجاست یا باب حلیت و حرمت در مأكول و ملبوس و یا باب نکاح که این سه هر سه دلیل خاص دارد و یکی از مؤیداتش همین است که فحوص نمی‌خواهد. در شبهات موضوعیه اگر آن سه مورد نباشد

یعنی اگر مخالفت کثیره نباشد یا صدق فحوص بکند و اینطور نباشد که صدق فحوص نکند یا مما اهتم الشارع نباشد، گفته‌اند فحوص نمی‌خواهد و استدلال به صحیحه زراره کرده‌اند. استدلال کرده‌اند به این روایت که اطلاق بعض الأخبار. روایت صحیحه ابن سنان است در باب استصحاب ذکر کرده‌اند و خودش در وسائل، آخر کتاب الطهارة ابواب النجاسات، باب ۷۴ ح ۱، صحیحه ابن سنان به حضرت عرض کرد که أُعیر ثوبی الذمی آیا باید آبش بکشند حضرت فرمودند: **صَلِّ فِيهِ وَلَا تَغْسِلْهُ فَإِنَّكَ اعْرَثَهُ إِيَّاهُ هُوَ طَاهِرٌ وَلَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسٌ**. گفته‌اند این اطلاقش شامل می‌شود موردی را که می‌شود و امکان فحوص دارد. طرف وقتی که از ذمی لباسش را پس می‌گیرد به او بگویند این لباسی که پوشیدی عرق کردی یا نه؟ آب دست مرطوب به این لباس زدنی یا نه؟ می‌شود فحوص کند. حضرت نفرمودند فحوص بکن. فرمودند تو این لباس را به او دادی در حالی که طاهر بود و الآن نمی‌دانی که او لباس را نجس کرده یا نه؟ پس استصحاب طهارت کن و اطلاقش می‌گیرد که فحوص لازم نیست. گفته‌اند اطلاقش شامل قبل الفحوص می‌شود و بدون فحوص. روایت یک عمومیت ندارد. در باب طهارت و نجاست است که عرض شد که از مسلمات در باب طهارت و نجاست است که فحوص نمی‌خواهد و ادله زیادی هم دارد. از این روایت گویاتر که نمی‌دانم چه عجب به آن استدلال نکرده‌اند تصریح امام علیه السلام در صحیحه زراره است که فحوص نمی‌خواهد. حالا این را می‌گویند اطلاقش شامل می‌شود. توی صحیحه زراره که باز هم در رسائل و کفایه دارد در باب استصحاب به حضرت عرض کرد خون ترشح شد نمی‌دانم به لباس رسید یا نه؟ حضرت فرمودند: استصحاب عدم نجاست ثوب را بکن. به حضرت عرض کرد: **فَهَلْ عَلَيَّ أَنْ شَكَّكَ أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ (مَنْ الدَّمُ) أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ**.

احتمال می‌دهم لباسم خونی شده است. به حضرت می‌گویم آیا تکلیف دارم که نگاه کنم و فحص کنم. فرمودند: لا. این یکی از سه بابی است که استثناء شده است و خود ادله استثنائش کرده است. مثل اینکه از حضرت پرسید با این زنی که می‌خواهم ازدواج کنم سؤال کنم که در عدّه هست یا نه؟ فرمودند: نه. آنجا را دلیل استثناء کرده است.

ما چطور اسراء حکم من موضوع الی موضوع آخر می‌کنیم باید القاء خصوصیت کنیم این خصوصیت از کجاست با اینکه ادله همه را می‌گیرد. بعد حضرت فرمودند: ولکنک انما ترید ان تذهب بالشک الذی وقع فی نفسک، تو می‌خواهی دلت چرکین نباشد از اینکه لباست خونی هست یا نه؟ این به شرع ربطی ندارد. و می‌توانی بدون فحص با آن لباس نماز بخوانی. این در باب طهارت و نجاست است، چطور می‌توانیم به یک یا دو روایت در این سه باب تمسک کنیم حتی در باب مأکول و مشروب و باب نکاح هم هست. آیا ما می‌توانیم از این بعنوان یک قاعده عامه استفاده کنیم با اینکه انصراف دارد رفع ما لا یعلمون و قبح عقاب بلا بیان نمی‌گیرد اینجا را.



## جلسه ۴۵۵

۲۲ شعبان ۱۴۲۳

در حقائق الأصول تقریر درس مرحوم شریف العلماء یک عده از تلامیذ ایشان کتاب‌های مفصلی دارند که هر کدام از رسائل بزرگ‌تر است بعضی‌هایش چند برابر رسائل است بعنوان تبیان الأصول، حقائق الأصول، الفوائد الشریفیة، ضوابط و دیگر کتب. بعضی‌ها بنام کتب تقریرات شریف العلماست و بعضی نه به آن نام نیست اما مطالبش شاید بیش از ۸۰ درصد متشابه است که غالباً حرف‌های مرحوم شریف العلماست فقط چون اعلام بوده‌اند مطالبی خودشان کم و زیاد کرده‌اند.

در حقائق الأصول که یکی از این کتاب‌هاست ایشان نقل کرده است استدلال برای عدم وجوب فحص در شبهات موضوعیه به چهار دلیل و هر چهار دلیل را رد کرده است. یک تکه‌هائی از این عبارت را می‌خوانم بلکه مسأله بیشتر روشن شود. ایشان فرموده است:

الاتكال انما هو في الموضوعات الصرفة غير الرجالية (بحث از وثاقت و عدم وثاقت از موضوعات است. ایشان گفته‌اند این را ما جزء شبهات موضوعیه

قرار نمی‌دهیم گرچه موضوعاً مصداق شبهه موضوعیه است و مباحث رجال) کالکریة والاطلاق والاضافة وعدم العدالة والفسق والإیمان والارتداد وملاقاة للنجاسة والحیض والاستحاضة والزوجیة والبینونة وخلو الثیاب والابدان عن الغصب والنجاسة والحریر واجزاء ما لا یؤکل لحمه وهكذا وكذا الأحكام الوضعیة فی النجاسة والطهارة وأمثالها مقتضی ما ذكرنا هو لزوم الفحص (اینکه در عصور متأخره جزء متسالم علیه مطرح شده که در شبهات موضوعیه فحص نمی‌خواهد و اصول ترخیصیه جاری می‌شود بدون فحص ایشان می‌فرماید مطلبی که از این کتاب می‌خوانم ۷ - ۸ تا از شاگردان شریف العلماء همین را دارند که عبارت یکی را نقل می‌کنم. در مسائل علمی خوب است که کتب قبل از شیخ را هم مراجعه کنند تا ببینند آیا از فرمایشات متأخرین مطمئن می‌شوند یا نه؟ اجتهاد احتیاج به استفراغ وسع دارد) الی أن قال: ویمکن الاستدلال من جانبه (کانه قائلین به فحص در شبهات موضوعیه در آن عصر خیلی نبوده‌اند) بوجوه: اطلاق الاخبار کلّ شیء لک نظیف و اگر شک کردید نظیف است و کلّ شیء لک حلال فحص نمی‌خواهد و بناء العقلاء (عقلاء هم بنایشان این است که در موضوعات فحص نمی‌کنند) والاجماع المنقول و خصوص خبر زرارة (که به حضرت عرض کرد فهل علیّ ان شککت ان انظر فیه فقال الطیلة لا) این چهار دلیل را ذکر کرده و گفته هر چهار تا تام نیست تا بگوئیم فحص در شبهات موضوعیه لازم نیست. فرموده: اما الإطلاق فبأنّه محکم إذا لم یکن مورد حکم آخر. اطلاق اماره است. باید ظهور عقلائی داشته باشد در شمول لفظ برای این موارد. مولی به عبدش می‌گوید برو نان بگیر و ظهور این لفظ در معانی معلوم است. اگر نان اطلاقش همه رقم نان است آیا شامل نان سمون هم می‌شود. اگر عند العرف شامل سمون هم می‌شود آن وقت ما شک

گفته‌اند جاهل را نمی‌گیرد. نمی‌خواهم بحث لا تعداد را بکنم چون بحث خیلی مفصلی است اشاره می‌گوییم و رد می‌شوم قدری که مسأله ما نحن فیه روشن شود.

حاج آقا رضا فرموده اینجائی که یک واجب غیر رکنی یا یک حرام غیر رکنی جزء و شرط غیر رکنی ترک کرده و یا یک مانع و قاطع رکنی انجام داده، لا تعداد اینجا را نمی‌گیرد و لیس فی المقام چیزی که مصحح باشد عدا ما یتخیل من شمول قوله الکلیه فی الصحیح الآتی: لا تعداد الصلاة الا من خمسة. گفته‌اند این تخیل و خیال است که لا تعداد اینجا را بگیرد. چرا؟ حاصل فرمایش ایشان این است که لا تعداد مجمل است و مطلق نیست، اجمال دارد و مبین نیست. چرا مجمل است. چون ما نمی‌دانیم لا تعداد خاص به سهو و نسیان است یا شامل جهل هم می‌شود. وقتی که ندانستیم می‌شود مجمل. وقتی که مجمل شد نسبت به سهو و نسیان چون اصحاب این را فهمیده‌اند، فهم اصحاب مبین این اجمال است، لا تعداد مجمل است و نمی‌دانیم چه می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید چه کسانی نماز را اعاده نکنند؟ وقتی که ندانستیم، اصحاب در سهو و نسیان فتوی داده‌اند به اینکه اگر سهواً و نسیاناً غیر رکن را کم و زیاد کرد نماز درست است و تمسک به لا تعداد کرده‌اند. فهم مشهور جبر دلالی می‌کند، جبر این اجمال می‌کند. آن وقت بالنسبه به سهو و نسیان لا تعداد می‌شود مبین، بخاطر فهم مشهور. بعد ایشان فرموده‌اند: اگر کسی بگوید اطلاق دارد، اجمال ندارد لا تعداد و ترک استتصال دلیل اطلاق است، کجای لا تعداد نوشته خاص به سهو و نسیان است. فقهاء در سهو و نسیان فتوی داده‌اند و نسبت به اجمال را نفی نکرده‌اند تا اعراض دلالی شده باشد. فتوی نداده‌اند و علی فرض العموم فیعارضه ادله الاجزاء و الشرائط و اطلاقها. گفته‌اند بر فرض

بگوئیم لا تعداد عام است، دلیلی که می گوید هر یک سجده در رکعت جزء نماز است، این دلیل می گوید اگر یک سجده در رکعت ترک شد این نماز، نماز نیست. چرا؟ چون فقد جزء موجب فقد کل است. دلیل شرائط همین است و دلیل موانع و قواطع همین است. اطلاقات ادله اجزاء و شرائط و موانع و قواطع آن اطلاقات معارض می شود با اطلاق لا تعداد، اگر بگوئیم. ایشان اول گفته ما می گوئیم اطلاق ندارد و مجمل است. بر فرض که بگوئیم اطلاق دارد دو اطلاق با هم تعارض می کنند، مقتضای اطلاق ادله اجزاء و شرائط این است که این نمازی که بدون یک سجده بود نماز نیست، اتفاء الجزء ینتفی به الكل. مقتضای اطلاق لا تعداد این است که این نماز، نماز است، تعارض می کنند، ساقط می کنند، ما دلیلی نداریم که این نماز ناقص مجزی است، چون دلیل ما لا تعداد بود تساقط می کند با اطلاق، پس بی دلیل می شویم. اینها فرمایشات آقا رضا بود.

در همان صفحه‌ای که دیروز عرض کردم ایشان این فرمایشات را کرده‌اند (ج ۲ صلاة ص ۵۳) اگر ما باشیم و همینقدر حرف، سه تا مناقشه در این هست:

۱- اجمال برای چه دارند. اجمال از کجا می آید؟ اطلاقها و عمومها را از کجا استفاده می کنیم؟ لا تعداد الصلاة الا من خمسة. اگر ما بودیم و فقط این، قاعده‌اش این بود که بگوئیم نماز هر کم و زیادی که شود این پنج تایش اگر سالم باشد، نماز است و اعاده نمی خواهد.

بعضی از فقهاء من نقل را دیدم نسبت به مرحوم آشیخ محمد تقی شیرازی می دهند و من یادم نیست از ایشان دیده باشم که ایشان این مناقشه را بعنوان مناقشه علمی کرده‌اند که مثلاً بعنوان بحث علمی نه مقام نظر دادن، چه

گیری دارد که این لا تعاد عامد را هم بگیرد. اگر کسی عمداً چیزی از نماز را ترک کرد اعاده نخواهد، معصیت کرده است. بله نسبت به عامد مسلّم است. چون عموم و اطلاق در ظرف شک است و شک نداریم. اگر کسی مسلّم را مسلّم ندانست می‌گوید عامد را هم می‌گیرد یعنی جای این بحث ممکن است کسی بیاورد که بگوید عامد را هم می‌خواهد بگیرد. اما حالا عامد را نمی‌گیرد بنخاطر چه؟ بنخاطر مسلّم العدم بودن که مسلّم است که در عامد نمی‌آید. اما نسبت به جاهل چه گیری دارد؟ لا تعاد اطلاق دارد و عموم دارد. اجمال از کجاست، مبین و واضح است، یعنی این را دست عرف که بدهند از کجایش اجمال درمی‌آید. مرحوم حاج آقا رضا همدانی انصافاً از فقهای هستند که ذهن عرفی‌شان بهتر از بعضی از فقهاء دیگر است اما غریب است که ایشان تصریح به اجمال کرده‌اند. اجمال یعنی معلوم نیست مراد چیست؟ نه اطلاق دارد. اولاً: العموم یا اطلاق محرز بالظهور العقلائی. لا تعاد الصلاة الا من خمسة. حالا می‌خواهد سبب کم و زیاد شدن سهو باشد یا نسیان یا جهل، همه را می‌گیرد. که به نظر می‌رسد ظهور است و بسیاری از متأخرین هم روی این پافشاری کرده‌اند.

ثانیاً: اگر گفتیم اجمال دارد. ایشان می‌فرمایند بر فرض اطلاق داشته باشد، این اطلاق لا تعاد با اطلاق ادله اجزاء و شرائط تعارض دارند و تساقط می‌کنند و دلیلی بر کفایت این صلاة نداریم. آیا قاعده لا تعاد از احکام ثانویه است یا اولیه؟ از احکام ثانویه است. احکام اولیه آن احکامی است که بر موضوعات جعل شده بما هی، سوره جزء نماز است. سوره بما هی هی جزء نماز است حکم اولی است، اطلاق دارد می‌گوید اگر نماز بی‌سوره بود چه عمداً و چه سهواً و چه جهلاً و نسیاناً به هر جهتی بی‌سوره بود این نماز نیست. لأنّ

الكل یتنفي بانتفاء الجزء. اطلاق دارد و عنوان اولی است عنوان ثانوی آن عناوینی است که موضوعش محتاج است در تحقیقش در خارج به حکم آخر که اگر نبود لغو بود، لا ضرر از احکام ثانویه است همینطور لا حرج یعنی چه؟ یعنی اگر شارع یک احکامی و واجبات و محرّماتی جعل نکرده بود و بعد می فرمود لا ضرر فی الإسلام این لغو بود. شارع باید احکام داشته باشد بعد بفرماید این احکام اگر ضرری شد من نمی خواهم. مَا جَعَلَ عَلَیْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. باید فی الدین یک جعل هائی باشد که نفی حرج بگوید مورد حرج جعل نشده است اینها عناوین ثانویه است. آیا لا تعاد از این قبیل نیست و از عناوین ثانویه نیست. اگر شارع واجباتی نمازی قرار نداده بود و برای آن شرائط و موانع و قواطع قرار نداده بود آیا لا تعاد الصلاة معنا داشت؟ خیر. پس لا تعاد یک حکم ثانوی است. همیشه نسبت بین احکام ثانویه و ادله عموم مطلب است نه عموم من وجه. نسبت تعارض نیست، نسبت اخص مطلق است. همینطور که لا ضرر و لا حرج، ما نمی گوئیم لا ضرر و لا حرج اطلاق دارد و با اطلاق ادله اولیه و احکام اولیه تعارض می کند و تساقط می کند. نه تعارض نمی کند و تساقط نمی کند، این اخص مطلق است. وقتی که اخص مطلق شد معنا ندارد و تعارض کردن، تعارض باید در یک ردیف باشد. متعارضین بقول شیخ در آخر وسائل می فرمایند باید متکافئین باشند حتی در مرتبه، اگر در دو مرتبه بودند که اسمش تعارض نیست. حکومت چیست؟ تخصیص است در مقام تعبد، ورود تخصص با قید تعبد است. بالنتیجه شما می خواهید بفرمائید این حکومتی که می فرمائید یعنی ناظر به آن است. وقتی که ناظر شد تعارض نمی کند. حاکم و محکوم تعارض ندارند. حکومت اشکال ندارد. پس اطلاقات ادله احکام اولیه با اطلاقات ادله احکام ثانویه متعارضین

نیستند. احکام ثانویه، مخصصات، مقیدات هستند برای احکام اولیه و این هم یکی از آنهاست. پس این اشکال که لا تعاد نمی‌تواند این شخصی را که شک کرد که آیا سجده دوتا کرده یا یکی و در محل بوده و وظیفه‌اش این بود که سجده کند. اما چون نمی‌دانست چکار باید بکند و سجده نکرد لا تعاد آن را می‌گیرد، در صلاة لا تعاد آن را می‌گیرد. البته در غیر صلاة را نمی‌گیرد.

یک اشکال دیگر به لا تعاد شده، گفته‌اند لا تعاد الصلاة الا من خمسة، این پنج تا سالم باشد، الطهور، الوقت، القبلة، الركوع والسجود. بقیه هر کم و زیادی شد لا تعاد، مگر یک چیزی اخص مطلق از لا تعاد باشد مثل اینکه نماز بی نیت باشد که اخص مطلق از لا تعاد است یا بی تکبیرة الاحرام باشد. مگر اینکه نماز عرفاً متشرعاً در مرتکبات متشرعه به آن نماز نگویند و اگر این پنج تا تنهایی بود. یعنی رو به قبله ایستاد، ظهر هم شده بود، وضوء هم داشت، نه نیت و نه تکبیر، یک رکوع کرد و یک سجده. نسیاناً یا جهلاً، تازه مسلمان بود هیچ چیزی بلد نبود. اما این نماز نیست، بالفرض که آن پنج تا درست بود، چون در ارتکاز متشرعه نماز نیست، وقتی که نماز نبود لا تعاد می‌گوید نماز اعاده نمی‌خواهد و این اصلاً نماز نیست. این اخص مطلق از لا تعاد است. یعنی این موضوع لا تعاد را به هم می‌زند. موضوع لا تعاد می‌گوید چیزی که نماز است (این نماز نبود) اگر کم و زیاد شد اشکال ندارد. این نماز نیست و آن‌ها اخص مطلق است و موضوع لا تعاد را از بین می‌برد. اما لا تعاد این عمومش سر جایش است و ظهور در عموم دارد.

بعضی فرموده‌اند که لا تعاد در جائی است که عمل، نماز به نظر نماز گزار صحیح باشد، واقعاً باطل بوده و اینجائی که شخص شک کرده و نمی‌دانسته که چکار کند و بنابر احد الطرفين گذاشته که بعد برود سؤال کند

که این نماز بوده یا نه؟ صحیح بوده یا نه؟ پس این احراز حجت نماز را شخصاً نکرده، لا تعداد اینجا را نمی‌گیرد. باید جائی لا تعداد باشد که مصلی عند نفسه نماز صحیح بوده، یادش رفته و چون یادش رفته خیال می‌کرده درست انجام داده است، بعد یادش می‌آید که یک سجده نکرده بوده مثلاً. یا سهو کرده یا جاهل بوده و جهلاً انجام نمی‌داده. اصلاً در رکعت دوم تشهد نمی‌خوانده است. جاهل بوده و بنابر اینکه جاهل را بگیرد نه به فرمایش حاج آقا رضا که جاهل را نمی‌گیرد. اما خیال می‌کرده نماز همین است نه این شاکی که نمی‌داند که این نماز بوده یا نبوده است. این هم اشکال دوم. به نظر می‌رسد تبعاً لجماعه کثیره این اشکال هم تام نیست، چه گیری دارد این عموم اطلاق، لا تعداد الصلاة می‌گوید نماز هر کم و زیادی که شود اشکالی ندارد و این هم یک قسمش است. چه اشکالی دارد. یعنی یک دلیلی ما داریم که شاک را نمی‌گیرد؟ باید اخص مطلق باشد. می‌فرمائید عموم و اطلاق ندارد. عموم و اطلاق چه طوری است؟ ترک استفصال دلیل عموم است و دلیل اطلاق.

پس روی این اشکال این آقایان اشکال کرده و گفته‌اند شخصی که چیزی کم و زیاد کرد و بعد سؤال کرد و معلوم شد این کم و زیاد بی‌جا بوده است اما ارکان نبوده، گفته‌اند نماز صحیح است. عبارت عروه این بود: اذا اتفق في اثناء الصلاة مسألة لا يعلم حکمها يجوز له أن يبيّن علی أحد الطرفين بقصد أن يسأل عن الحكم بعد الصلاة وأنه إذا كان ما أتى به علی خلاف الواقع يعيد صلاته. این ما أتى به علی خلاف الواقع یعنی خلاف الواقع الرکنی یا اعم از رکن و غیر رکن؟ این تابع این است که لا تعداد بگوئیم می‌گیرد شاک را، جاهل را، لا تعداد حکم بر اطلاقات ادله اجزاء و شرائط است یا لا تعداد معارض با اطلاقات ادله اجزاء و شرائط است. اگر گفتیم حاکم است و می‌گیرد شاک را و جاهل را،



این نمازش درست است. پس فرمایش صاحب عروه که فرمودند: علی خلاف الواقع باید گفت مراد واقع اعم از واقع ثانوی و اولی است، اگر حرف حاج آقا رضا را بزنیم که باید بگوئیم علی خلاف الواقع الأولی، اگر حرف جماعت دیگر را بزنیم باید بگوئیم علی خلاف الواقع الأعم من الأولی والثانوی، اگر اعم از اولی و ثانوی شد، ثانوی اش لا تعاد است در باب صلاة که می گوید درست است. اگر این سه وجه اشکال را که علی سبیل منع الخلو است و هر سه وجه را یک نفر قائل نیست و اگر این سه اشکال را جواب دادیم، قاعده اش این است که بگوئیم در کم و زیاد کردن غیر رکن نماز درست است. یعنی بعد که رفت و مسأله را پرسید، به او گفته بنا بود شما یک سجده انجام دهی، حالا که شک کردی در محل. می گوید نمی دانستم و انجام ندادم. می گویند حالا نمازت درست است و یک سجده منسیه انجام بده. یا تشهد نخوانده، تشهد منسیه انجام دهد. این شخص اگر بعد از نماز از مجتهد سؤال کرد و مجتهد گفت رکن کم و زیاد کردن که مسلماً نماز را باید اعاده کند اما اگر رکن کم و زیاد نکرده بود و جزء و شرط و مانع و قاطع و کم و زیاد کرده بود عن جهل، آیا نمازش درست است؟ حاج آقا رضا فرموده بودند نمازش درست نیست و بعضی دیگر هم همین را گفته بودند. یکی از جهت اینکه لا تعاد جاهل را نمی گیرد و دیگر اینکه لا تعاد شاک را نمی گیرد. عرض این بود که لا تعاد اطلاق دارد هم شاک و هم جاهل را می گیرد و در این جهت فرقی ندارد. کسانی که تفصیل قائل شده اند بین قاصر و مقصر، که گفته اند اگر این شخص که این سجده را انجام نداد و بنا بود انجام دهد قاصر بوده که نمازش درست است و اگر مقصر بوده نمازش درست نیست، این کبرای کلی درست کرده اند که خوب است مورد عنایت بشود چون خیلی از جاهای فقه بدرد

می خورد. گفته اند الجاهل المقصر، اصل اولی در آن در کلی فقه انه کالعامد، تکلیفاً و وضعاً. آیا ما یک همچین کبرای کلی داریم الا ما خرج بالدلیل؟ یعنی جاهل مقصر مکلف به واقع است، اینکه یک سجده را انجام نداد عن جهل تقصیری، این مکلف بوده یعنی مأمور بوده که این سجده را انجام داده در همین حال جهل، پس مأمور به را انجام نداده و نمازش درست نیست. آیا ما همچین چیزی داریم، الجاهل المقصر غیر الملتفت، اگر این کبری درست باشد باید تفصیل قائل باشیم، اگر کبری درست نبود می گوئیم لا تعاد مقصر را هم می گیرد. اگر گفتیم الجاهل المقصر کالعامد است مطلقاً آن وقت جای این می آید که این لا تعاد مقصر را هم می گیرد، آن وقت این صلاه می شود استثناء از الجاهل المقصر کالعامد، یا اینکه بگوئیم لا تعاد مقصر را نمی گیرد و خاص به جاهل قاصر است آن وقت در عموم المقصر کالعامد می شود و این تفصیل درست می شود.

## جلسه ۴۹۹

۲۲ ذیحجه ۱۴۲۳

مسأله عروه در آن ذکر احتیاط نشده بود، این مطلب سوم در این مسأله است. مسأله این بود که *اذا اتفق في اثناء الصلاة مسألة لا يعلم حكمها يجوز له أن يبني على احد الطرفين بقصد أن يسأل عن الحكم بعد الصلاة*. ایشان فرموده بود اگر احتیاطی مسأله دارد و این عارف بوجه احتیاط هست واجب است احتیاط کند. اگر احتیاط ندارد دوران بین محذورین است، یا عارف بوجه احتیاط نیست آن وقت بینی علی احد الطرفين، احتیاط را مرحوم صاحب عروه متعرض شده اند آیا اگر احتیاط دارد واجب است احتیاط، یا باز هم اطلاق *يجوز له أن يبني له على احد الطرفين* می گیرد موردی که احتیاط داشته باشد و مکلف عارف به طریق احتیاط باشد و قادر بر احتیاط باشد و حرج و ضرری بر او نباشد در احتیاط کردن یا نه، این منصرف است؟ ظاهر فرمایش ایشان این است که احتیاط لزومی ندارد چون فرمود مسأله ای اتفاق افتاد نمی داند که وظیفه چیست این می گیرد احتیاط داشته باشد یا نه؟ این صریح نیست. احتمال هم دارد اگر وجه احتیاطی مسأله دارد و می تواند احتیاط کند این لا

یعلم حکمها نیست حکمش در اینجا احتیاط است.

این را در رساله‌های دیگر قبل از صاحب عروه تصریح به آن شده که مسأله‌ای که در نماز اتفاق می‌افتد اگر وجه احتیاطی دارد و مصلی وجه احتیاط را بلد است متعین است که احتیاط کند و حق ندارد که طرف مقابل احتیاط را انجام دهد. صاحب عروه در مسأله ۴۹ اسمی از احتیاط نیاورده‌اند. آیا مفروق عنه گرفته‌اند عدم تمکن از احتیاط را یا نه اعم از امکان احتیاط است؟ مسأله رساله صاحب جواهر که عرض شد هشت تا از محققین حاشیه دارند که یکی از آنها صاحب عروه است عبارت مسأله این است، مسأله ۱۵ در مجمع الرسائل: هرگاه در بین نماز به سبب جهل یا نسیان مسأله‌ای روی داد و مصلی در صحت و فساد نمازش مردد شد پس اگر عارف به احتیاط باشد به احتیاط عمل کند، بعد فرموده‌اند اگر احتیاط ندارد یا عارف نیست بنابر احد الطرفین بگذارد. یعنی ابتداء فرموده‌اند که اگر روی احتیاط دارد جاهل به حکم شرعی یا ناسی حکم شرعی حق ندارد طرف احتیاط را بگیرد باید به خود احتیاط عمل کند و متعین است. مرحوم صاحب عروه هم حاشیه نکرده‌اند که نه احتیاط لازم نیست می‌تواند آن طرف احتیاط را بگیرد و بعد ببیند آیا درست است یا نیست.

مرحوم شیخ یک رساله‌ای دارند که همین رساله صاحب جواهر است کم و زیاد شده قدری، در زمان شیخ انصاری با فتاوی شیخ چاپ شده و بعد زمان میرزای بزرگ با فتاوی میرزای بزرگ چاپ شده اسمش تاج الحاج والسراج الوهّاج، همین مسأله آنجا هست یک اضافه دارد قبل از پس عالم به احتیاط باشد اضافه‌اش این است جائز نیست در آن حالت عمل کند به قول میت، یعنی مجتهدی را مقلد بوده حالا بقاء بدون تجویز مجتهد حی است یا نه

نظر میتی را می‌داند یعنی اینجا بن بست نیست تقلید میت ابتداء جائز نیست بقاء هم بدون اذن مجتهد حی بدون تجویز مجتهد حی دور است و جائز نیست، اینجا تأکید بر این مطلب کرده‌اند که از مستثنیات نیست که تجویز شود به قول میت عمل کردن البته شاهد، این تکه مطلب اضافه نیست، شاهد این است که هم در رساله صاحب جواهر و هم در رساله شیخ و هم میرزا که این‌ها پشت سر هم چاپ شده کم و زیاد هم شده، این اگر عارف به احتیاط باشد و به احتیاط عمل کند این را دست زده‌اند و خود صاحب عروه هم حاشیه زده‌اند. از اینجا می‌شود گفت که مراد خود ماتن هم همین باشد یعنی مراد صاحب عروه است هم ولی نام احتیاط را نیاورده‌اند اما منصرف باشد مسأله از موردی که امکان احتیاط داشته باشد. پس وقتی که یک مسأله‌ای اتفاق افتاد یک عده‌ای از اعظام مثل مرحوم آقای بروجردی و حکیم و والد و مرحوم اخوی این‌ها این حاشیه را اینجا زده‌اند، در الفقه در مستمسک فرموده‌اند این در صورتی است که امکان احتیاط نباشد. می‌شود گفت خود صاحب عروه هم مرادشان همین باشد، گرچه اشاره فرموده‌اند. یک قرینه‌اش اینکه در رساله صاحب جواهر، رساله شیخ، رساله میرزا که هر سه را صاحب عروه حاشیه کرده‌اند و با حاشیه ایشان چاپ شده اینجا را برداشته‌اند که اگر عارف به احتیاط باشد. جهت دیگری هم جهت وجه مطلب است و آن این است که در اول باب تقلید گفتند که مکلف باید عمل به احکام کند از یکی از این سه راه: یا اجتهاد یا تقلید و یا احتیاط، این سه راه تخییر عقلی است یعنی شخص باید از تکالیفی که به ذمه‌اش آمده یقین به برائت ذمه پیدا کند، این یقین به برائت ذمه چه یقین وجدانی باشد و چه یقین تعبدی در احتیاط یقین وجدانی است، احتیاط علی کل الوجوه، در احتیاط نسبی و در اجتهاد و تقلید

یقینی تعبدی است، آنوقت در تخییر عقلی اگر بعضی از مصادیق امکان نداشت آن مصداق ممکن متعین مجتهد است و تقلید هم فرضاً بر او جائز نیست فرضاً، نسبت به یک مسأله‌ای مردد شد چکار کند؟ یکوقت ما می‌گوئیم مجتهد اگر اجتهاد قطع ندارد می‌تواند تقلید کند که جماعتی قائل شده‌اند، البته مشهور متأخرین بر خلاف است. یکوقت می‌گوئیم مجتهد همین که بلغ درجه الاجتهاد تا قدری که اجتهاد برایش حرج و ضرری نباشد باید هر مسأله‌ای را به اجتهاد خودش عمل کند، تقلید حجت است و معذر و منجز است برای کسی که ملکه اجتهاد ندارد. حالا مجتهد رسید به مسأله تسییحات اربع، نمی‌داند سه تا لازم است یا یکی کافی است؟ فرضاً جائز هم نیست که تقلید کند از کسی که می‌گوید یکی کافی است چون خودش مجتهد است. اجتهاد هم نکرده و الآن می‌خواهد نماز صبح بخواند و اگر بخواهد روایات و ادله را ببیند و سندها و اعراضها و تعارض و انصراف را ببیند نماز صبحش قضاء می‌شود یا می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند چکار باید بکند؟ بر همچنین شخصی متعین است که سه تسییحه بخواند. بله اگر اجتهاد کرد و نظرش این شد که یکی کافی است از این به بعد حق دارد یکی بخواند. الآن حق ندارد یک تسییحه بخواند تا بعد مراجعه کند که کافی هست یا نه؟ چون مصادیق تخییر عقلی، اگر مصادیقش معذر شد و یک مصداق ممکن بود آن متعین است، ما نحن فیه هم همینطور است. این شخصی که ایستاده نماز یا مجتهد است یا مقلد و قسم سوم هم که ندارد. شخص قسم سوم ندارد. حالا برایش در نماز مسأله‌ای اتفاق افتاد، در تسییحات اربع شک کرد که سه تا لازم است یا یکی کافی است چکار باید بکند؟ اینجا متعین است که سه تا بخواند. چون عقلاً مخیر بود بین اینکه نمازش را به جوری که مبرء ذمه باشد اجتهاداً یا

تقلیداً یا احتیاطاً انجام دهد. اجتهاداً که ممکن نیست چون اجتهاد نکرده، تقلید هم که برایش جائز نیست یا اگر بگوئید عامی است، در نماز است نمی‌داند که مرجع تقلیدش در این مورد چه نظری دارد، پس یتعین علیه الاحتیاط. پس این تقیید به اینکه اگر احتیاط ممکن باشد یجب الاحتیاط فی محله و این آقایانی که حاشیه کرده‌اند قاعده‌اش این است که فی محله باشد فرمایششان و آنهایی که حاشیه نکرده‌اند شاید از باب اینکه خود عبارت ممکن است از آن برداشت شود که انصراف از مورد تمکن احتیاط است. چون عبارت این بود: **لا يعلم حکمها**، که این اعم از حکم اجتهادی، تقلیدی یا از اینکه حکم این مسأله برای من در حال نماز الآن چیست و خوب یا احتیاط؟ بله اگر دوران بین محذورین بود مثل آن مسأله‌ای که سابق عرض شد که دست‌هایش را روی زمین گذاشته هنوز پیشانی روی مهر نگذاشته شک می‌کند که رکوع کرده یا نه؟ اینجا دوران بین محذورین است یا می‌گوئیم قاعده تجاوز می‌گیرد مورد مقدمات عمل دیگر را، که اینجا باید بنا بگذارد که رکوع کرده باید برود به سجده. ما می‌گوئیم قاعده تجاوز منحصر است و دخلت فی غیره، این هنوز لم یدخل فی غیره و غیر یعنی سجود نه مقدمات سجود، پس قاعده تجاوز شامل نمی‌شود، محل شک باقی است واجب است برگردد و رکوع انجام دهد، این دوران بین محذورین است. چون اگر قاعده تجاوز این را بگیرد، اگر برگردد رکوع را انجام دهد نمازش باطل است، اگر قاعده تجاوز اینجا را نگیرد، باید برگردد رکوع انجام دهد، اگر رفت سجود و رکوع انجام نداد نمازش باطل است، دوران بین محذورین است و جای احتیاط ندارد. وجه احتیاطی ندارد. یعنی کاری نمی‌تواند بکند که علی جمیع الأقوال نمازش صحیح باشد. امرش دائر است بین اینکه سجود کند یا نماز صحیح است یا باطل، برگردد رکوع

انجام دهد یا نمازش صحیح است یا باطل. آنوقت این یا باید اجتهاداً حل کند که وسط نماز یادش نیست اگر مجتهد هم هست، یا تقلیداً حل کند که نمی‌داند نظر مرجعش چیست؟ صاحب عروه در فرمایششان در مسأله ۴۹ باید گفت نه اینکه صاحب عروه نظرشان این است حتی مع التمكن من الاحتیاط، احتیاط لازم نیست بلکه له أن یبني علی طرف احتیاط نه خود احتیاط، باید گفت که منصرف از این جهت است.

همیشه در مصادیق تخییر اگر یک مصداق ممکن نشد مصداق دیگر واجب می‌شود، احتیاط یکی از مصادیق تخییر عقلی بود اگر شخص اهل اجتهاد است اما الاجتهاد أو الاحتیاط اگر عامی است، اما التقلید أو الاحتیاط، حالا که این مسأله اتفاق افتاد چون نماز هست بنا بر مشهور که قطع صلاة جائز نیست و حرام است، این الآن نمی‌تواند قطع صلاة کند ولی احتیاط را می‌داند باید احتیاط کند.

اگر نظر آقایان باشد در مسأله ۱۶ عروه بحثش مفصل گذشت که فرموده بودند: عمل الجاهل المقصر الملتفت باطل وإن كان مطابقاً للواقع، آنجا معظم به صاحب عروه اشکال کرده بودند که اگر عمل مطابق با واقع بود که باطل معنی ندارد که پس وقتی که عمل مطابق با واقع باشد در جائی است که احتیاط ممکن نباشد، بله در جائی که احتیاط ممکن نبود، این عملی که انجام می‌دهد اگر مطابق با واقع درآمد درست است با همان حرف‌هائی که آنجا گذشت. پس قاعده‌اش این است که این آقایانی که اینجا را حاشیه کرده‌اند که صاحب عروه فرموده بود: يجوز له أن یبني علی أحد الطرفين. این یجوز در جائی است که لا یمكن الاحتیاط، إن أمكن الاحتیاط تعین الاحتیاط و حرف خوبی است.

مطلب چهارم مطلبی است که عنایت بیشتر می‌خواهد و آن این است که



صاحب عروه در اینجا عبارتشان این بود: *يجوز له أن يبني على أحد الطرفين بقصد أن يسأل عن الحكم بعد الصلاة*، این قصد آیا لازم است در صحت یا نه؟ یعنی وسط نماز همان مسأله‌ای که عرض کردم، دست‌هایش را گذاشت روی زمین هنوز پیشانی روی مهر نگذاشته شک می‌کند که رکوع کردم یا نه؟ قاعده تجاوز آیا می‌گیرد یا نه؟ اگر مجتهد است که باید مراجعه کند که در قاعده تجاوز نظرش چه شد و الآن یادش نیست، اگر مقلد است که مسأله را بلد نیست که مرجعش چه نظری دارد. در همچنین جائی سر به سجده می‌گذارد بنابر اینکه بعد بپرسد که قاعده تجاوز می‌گیرد یا نه؟ اگر بعداً رجوع کرد دید که تکلیف همین بوده که انجام داده، نمازش درست است به قصد سؤال. اما اگر نه بقصد سؤال اینکار را کرد، عامی است، دنبال این چیزها نیست نمی‌دانست چکار کند، یک طرف را انجام داد و رفت در همه عبادات. یا نه شخصی است که متدین نیست گاهی می‌خواند و گاهی نه، اما وقتی که نماز می‌خواند بله می‌خواند، حالا یک مسأله‌ای برایش اتفاق افتاد عزم دارد که سؤال نکنند یک قدری متحیر شد، یک کسی آنجا نشسته بود گفت یک طرف را انجام بده و بعد سؤال کن، با خودش گفت نمی‌روم سؤال کنم. یک طرف را انجام داد و اتفاقاً درست درآمد، آیا نمازش درست است یا نه؟ اینکه صاحب عروه قید کرده‌اند: *بقصد أن يسأل عن الحكم بعد الصلاة*، این آیا لازم است یا نه؟

چند عبارت در اینجا بخوانم. مسأله‌ای است خیلی مشتبه و مورد گیر و دار و بحث دارد:

۱- مرحوم آقای حکیم در اینجا (البته خیلی‌ها اینجا را حاشیه نکرده‌اند. در رساله‌های شیخ و صاحب جواهر و میرزا هم ایضاً بقصد اینکه سؤال کند

حاشیه نکرده‌اند و غالباً این قید را قرار داده‌اند.) مرحوم آقای حکیم اینجا را حاشیه کرده‌اند هم در مستمسک اشکال کرده‌اند بقصد آن یسأل عنه، می‌گویند این قصد لزومی ندارد، هم در عروه حاشیه کرده‌اند، نه اینکه ایشان فرمودند: بقصد آن یسأل، نوشته‌اند: **أو لا بقصده**، این قصد لزومی ندارد.

۲- در مسأله ۱۶ عروه مراجعه کند که صاحب عروه فرمود: عمل جاهل مقصر ملتفت باطل. اکثر آنجا را حاشیه کرده‌اند گفته‌اند مطلق باطل نیست اگر مراجعه کرد و مطابق حجت درآمد باطل نیست. با اینکه مقصر ملتفت بنا ندارد که سؤال کند. اکثر اینجا را حاشیه کرده‌اند: که نه مطلقاً باطل نیست. اگر مراجعه کرد و مطابق با واقع درآمد چه واقع وجدانی یا تعبدی باطل نیست. لازمه‌اش این است که قصد سؤال خصوصیتی ندارد و لزومی ندارد. چون یا باید یک دلیل عام داشته باشیم بر قصد سؤال یا یک دلیل خاص، یک مطلب مسلم است که اگر قصد قربت ندارد باطل است از این جهت نه از باب اینکه نمی‌داند تکلیف چیست. اگر قصد وجه لازم است که متأخرین لازم می‌دانند، باطل است از باب اینکه از باب اینکه وقتی که دارد این عمل را انجام می‌دهد نمی‌داند این عمل واجب است یا نه؟ نمی‌داند که جزء است یا نه؟ اگر از جهت دیگر علی نحو اصل موضوعی یعنی بعنوان اینکه **يجب السؤال** یا لا **يجب السؤال**. بحث را انسان جای دیگر نبرد چون یک عده‌ای از معلقین و هم از شرّاح بحث را برده‌اند توی اینکه این قصد قربت ندارد و خود صاحب عروه هم جای دیگر ذکر کرده که حالا فرض می‌کنم که چون نیتش متزلزل است. نسبت متزلزل حتی در جایی که قصد سؤال هم داشته باشد فایده‌ای ندارد. قصد سؤال که تزلزل را از بین نمی‌برد. اگر جزم در نیت لازم است و اگر علم به مقربیت لازم است قصد سؤال مسأله را حل نمی‌کند، چون قصد

سؤال نه یک دلیل عقلی و نه شرعی و نه دلیلی عام داریم. ما بحث را خوب است در این منحصر کنیم که آیا قصد سؤال خصوصیت دارد یا ندارد؟ صاحب عروه همین مسأله را در کتاب صلاة یک جایی مطرح فرموده‌اند که می‌خوانم: در احکام اوقات صلاة است. مسأله ۱۵ در اینکه **يجب تأخير الصلاة عن أول وقتها لذوي الاعذار** تا می‌رسد به اینجا که **كذا يجب تعلم احكام الطوري من الشك والسهو مع غلبة الاتفاق بل قد يقال مطلقا، لكن لا وجه له، إذا دخل في الصلاة مع عدم تعلم بطلت إذا كان متزلزلاً، وإن لم يتفق وأما مع عدم التزلزل بحيث تحقق منه قصد الصلاة وقصد امتثال أمر الله فالأقوى الصحة، نعم إذا اتفق شك أو سهو لا يعلم حكمه** (اما اگر مسأله‌ای برایش اتفاق افتاد و حکمش را نمی‌دانست) **بطلت صلاته لكن له أن يبيني على أحد الوجهين أو الوجوه بقصد السؤال بعد الفراغ والاعادة إذا خالف الواقع.**

می‌گویند موجه کلیه نقیضش سالبه جزئیه است. سالبه کلیه نقیضش موجه جزئیه است. تناقض لازم نیست موجه کلیه و سالبه کلیه در یک مورد باشد. سالبه کلیه نقیض موجه کلیه است. ایشان بنحو مطلق موجه کلیه فرموده‌اند بطلت صلاته. این لکنه یعنی چه؟ اگر نماز باطل است یعنی چه که بنابر أحد الطرفين بگذارد بعد برود سؤال کند، بنابر چه بگذارد، بر نماز باطل بنا بگذارد؟ لهذا محشین و شراح، مرحوم اخوی، آقای حکیم اشکال کرده و گفته‌اند تهافت است. اگر نماز باطل است و آن هم بنحو مطلق بمجرد وقوع شک بر آن، نماز باطل است یعنی نماز نیست. له أن يبيني یعنی چه؟ حالا بنا گذاشت بعد معلوم شد این کاری که کرده درست بوده است اما در نماز باطل اینکار را کرده است چه فایده‌ای دارد؟

یک مسأله دیگر ایشان دارند در موجبات وضوء و نواقضه در کتاب

طهارت مسأله ۴. فرموده‌اند: ذکر جماعة من العلماء استحباب الوضوء عقب المذي والودي والكذب و... لكن الاستحباب في هذه الموارد غير معلوم والأولى أن يتوضؤ برجاء المطلوبة (این کلمه بر رجاء المطلوبة مورد بحث من است. ایشان می‌فرمایند اصلاً ثابت نیست که وضوء باشد. نه امر خاص و نه امر عام قاعده تسامحی) ولو تبين بعد هذا الوضوء (رجاء مطلوبیه یعنی احتمال می‌دهم این وضوء مقرب عند الله باشد و احتمال می‌دهم که مطلوب باشد، علم به عدم مطلوبیت که ندارم با رجاء مطلوبیت این عبارت را که مقومش قصد قربت است این را انجام می‌دهم) کونه محدثاً بأحد النواقض المعلومة كفى ولا يجب عليه ثانياً. پس معلوم می‌شود ایشان قبول دارند جائی که انسان نمی‌داند که امر هست اما احتمال امر می‌دهد این رجاء مطلوبیت است. اگر رجاء مطلوبیه عبادت درست‌کن باشد که ظاهر فرمایش ایشان است و غالباً هم اینجا ساکت شده‌اند و اشکال نکرده‌اند بنابراین در ما نحن فيه هم قاعده‌اش این است که همین است. در ما نحن فيه قصد سؤال لزومی ندارد. اگر بر رجاء مطلوبیت انجام دهد کافی است و چه اشکالی دارد که بگوئیم نمازش درست است.

اگر کسی علم به مطلوبیت ندارد و رجاء مطلوبیت هم ندارد که گیری نیست و عبادت باطل است، می‌خواهیم سؤال کنیم که قصد سؤال چه خصوصیتی دارد؟

## فهرست

۵ .....	جلسه ۴۵۰
۱۴ .....	جلسه ۴۵۱
۲۲ .....	جلسه ۴۵۲
۳۲ .....	جلسه ۴۵۳
۴۱ .....	جلسه ۴۵۴
۴۹ .....	جلسه ۴۵۵
۵۷ .....	جلسه ۴۵۶
۶۳ .....	جلسه ۴۵۷
۷۲ .....	جلسه ۴۵۸
۸۱ .....	جلسه ۴۵۹
۹۰ .....	جلسه ۴۶۰
۹۹ .....	جلسه ۴۶۱
۱۰۹.....	جلسه ۴۶۲

۱۱۷.....	جلسه ۴۶۳
۱۲۴.....	جلسه ۴۶۴
۱۳۱.....	جلسه ۴۶۵
۱۴۱.....	جلسه ۴۶۶
۱۵۲.....	جلسه ۴۶۷
۱۵۹.....	جلسه ۴۶۸
۱۶۷.....	جلسه ۴۶۹
۱۷۴.....	جلسه ۴۷۰
۱۸۳.....	جلسه ۴۷۱
۱۹۳.....	جلسه ۴۷۲
۲۰۲.....	جلسه ۴۷۳
۲۰۹.....	جلسه ۴۷۴
۲۱۸.....	جلسه ۴۷۵
۲۲۸.....	جلسه ۴۷۶
۲۳۶.....	جلسه ۴۷۷
۲۴۳.....	جلسه ۴۷۸
۲۵۱.....	جلسه ۴۷۹
۲۵۹.....	جلسه ۴۸۰
۲۶۶.....	جلسه ۴۸۱
۲۷۳.....	جلسه ۴۸۲

۲۸۲.....	جلسه ۴۸۳
۲۹۲.....	جلسه ۴۸۴
۲۹۹.....	جلسه ۴۸۵
۳۰۵.....	جلسه ۴۸۶
۳۱۱.....	جلسه ۴۸۷
۳۲۲.....	جلسه ۴۸۸
۳۳۱.....	جلسه ۴۸۹
۳۳۸.....	جلسه ۴۹۰
۳۴۴.....	جلسه ۴۹۱
۳۵۲.....	جلسه ۴۹۲
۳۶۰.....	جلسه ۴۹۳
۳۶۸.....	جلسه ۴۹۴
۳۷۵.....	جلسه ۴۹۵
۳۸۲.....	جلسه ۴۹۶
۳۹۰.....	جلسه ۴۹۷
۳۹۹.....	جلسه ۴۹۸
۴۰۹.....	جلسه ۴۹۹
۴۱۹.....	فهرست